

سخن روز

جذبش اجتماعی ۲۲ خرداد رکود یا اعتلا؟

تاوان‌های سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد رژیم فقهاتی؟

سردمداران سیاسی نظام فقهاتی حاکم بر ایران و در راس آن‌ها رهبری فقهاتی حاکم در آغاز شروع سرکوب چنین می‌اندیشیدند که سرکوب جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد مانند سرکوب جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ می‌تواند به راحتی به انجام برسانند و توسط سرکوب قهرآمیز این جنبش اجتماعی از پس لرزه‌های رفرندام اجتماعی چهار میلیون نفری تظاهرات ۲۵ خرداد خیابان آزادی تهران خود را واکنش‌ناپذیر نمایند، اما برعکس آنچه سردمداران سیاسی رژیم فقهاتی حاکم می‌پنداشتند این بار رژیم فقهاتی با بادی که (توسط کشتار ۳۰ خرداد تهران) کشت، طوفانی درو کرد که هرگز در آغاز شروع فرمان حمله تصور آن را نمی‌کرد. ولی سوال مهمی که در همین جا در رابطه با ماشین سرکوب رژیم فقهاتی نسبت به جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد مطرح می‌باشد عبارت است از اینکه چه عواملی باعث گردید تا دستاوردهای سرکوب جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در قیاس با سرکوب ۱۸ تیر برای سردمداران فقهاتی غیر قابل پیش‌بینی باشد؟

ادامه در صفحه ۳

۱. که به تحریک سردمداران سیاسی - نظامی - پلیسی بورژوازی تازه به دوران رسیده مهیب میلیتاریستی سپاه و بسیج توسط فرمان سرکوبی که در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ جهت قلع و قمع خونین جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ صادر کرد و اولین دستاورد این فرمان سرکوب قلع و قمع خونین تظاهرات خاموش ۳۰ خرداد خیابان آزادی تهران بود که توسط ماشین نظامی - پلیسی بورژوازی سپاه و بسیج که فرماندهی عملیات نیروهای انتظامی و یگانهای سرکوب آن را هم به بدک می‌کشیدند انجام گرفت.

مبارک باد کریسمس، عید مسیح، عید اخلاق، عید نجات بخش، عید رهائی و... عید انسان بر تمام ره پویان مسیر نجاتبخش انسانیت

گرامی باد ۲۵ دسامبر روز تولد مسیح منادی حیات و آگاهی و رهائی انسان مظلوم. خجسته باد سال نو میلادی بر تمامی آنهایی که مسیحوار به انسان و اخلاق و انسانیت می‌اندیشند.

سلام بر عیسی روح خدا

سلام بر مسیح فدیه نجاتبخش انسانیت

سلام بر عیسی فریاد خاموش مصلوب مستضعفین زمین

سلام بر ماهیگیر ماهی صفت و ماهی منش و ماهی خوی بحر احمر

سلام بر عیسی تندیس اخلاق خطه فلسطین

سلام بر مسیح برهم زننده نظام سامریان موسی نمای کنیسه

سلام بر مسیح حیاتبخش انسانیت

سلام بر عیسی پیامبر رهائی انسان

سلام بر عیسی مصلوب رنج و مشقت انسانیت مظلوم

سلام بر عیسی فریاد منتقد جهل توده‌ها

سلام بر عیسی منتقد جهل و جمود کنیسه

سلام بر مسیح پیامبر اخلاق و ایثار و انسان

سلام بر عیسی وارث ابراهیم عاصی بعل و نمرد

سلام بر عیسی وارث موسی چوپان عاصی زر و زور و تزویر

سلام بر روز تولد عیسی

ادامه در صفحه ۲

در صفحات دیگر:

- ◀ ۱۰ سوال تاریخی... - قسمت اول
- ◀ ما و نشر مستضعفین - قسمت دوم
- ◀ مبانی سوسیالیسم - قسمت سوم
- ◀ تفسیر سوره الضحی - قسمت اول

پرسش و پاسخ - ۲

سوال: چرا نشر مستضعفین در تنوری‌های عام خود بر تقدم نقش اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طبقه زحمت کش تکیه دارد؟ اما در عرصه استراتژی و تاکتیک محوری و تنوری خاص و مشخص خود به اولویت نقش زمانی پیشگام و سوپراکتیو بالفعل جامعه که همان روشنفکران یا قشر پیشگام جامعه ایران می‌باشد تکیه می‌کند؟ و نقش عملی طبقه زحمت کش در عرصه استراتژی و تاکتیک محوری و تنوری خاص و پروسس زمانی تکوین حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین ایران به صورت سوپراکتیو بالقوه یا ابرکتیو غیر فعال و در خود تبیین می‌نماید؟ و در عرصه تکوین پروسس زمانی حزبی نقش آن را موخر بر نقش پیشگام یا سوپراکتیو بالفعل جامعه می‌داند؟ آیا این دوگانگی تنوریک در ساخت‌های مختلف تنوری عام و تنوری خاص و تنوری مشخص نشر مستضعفین، باعث تکوین پارادوکس تنوریک و ایجاد بحران‌های تنوریک در عرصه‌های عملی و تشکیلاتی حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین ایران نمی‌شود؟

ادامه در صفحه ۱۱

زنده باد مبارزات خستگی ناپذیر طبقه کارگر ایران بر علیه بورژوازی افسار گسیخته ایران

"مبارک باد کریسمس - بقیه از صفحه اول"

سلام بر روز به صلیب کشیده شدنش

سلام بر روز بازگشت دوباره عیسی بر زمین

سلام بر قیام اول عیسی، قیام انسانیت، اخلاق، آگاهی

سلام بر قیام دوم عیسی، قیام بر علیه ظلم و جور و جهل بشریت

سلام بر مریم مادر عیسی

سلام بر مریم پاکی عریان

سلام بر مریم اخلاص مجسم

سلام بر مریم زن رهائی

سلام بر مریم منادی ایمان

و آخرین سلام ما بر تمامی آنهایی که در زمین و زمان عیسیوار متولد می‌شوند، عیسیوار در راه نجات انسان و کاهش درد رنج انسانیت تلاش می‌کنند و عیسیوار برای نجات انسانیت خود را از تمامی تعلقات و وابستگی‌ها بودن آزاد می‌کنند و عیسیوار سنتهای گذشته زمان و تاریخ کنیسه را به نقد می‌کشند و بالاخره عیسیوار برای رهائی انسان مصلوب به صلیب کشیده می‌شوند.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که من

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید

زدهام فالی و فریاد رسی می‌آید

موسی اینجا بامید قبسی می‌آید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

هنوز گرمی خورشید روز ۲۵ دسامبر با سردی زمین وداع نکرده بود که خورشیدی در پس کوچه فلسطین در کنار بحر احمر از وجود مریم طلوع کرد، که با نیم روز حیات خویش بشریت رها شده از خویشتن و بیگانگی با خویش را که سرگردان بودن خویش بود به وادی شدن خویش باز گردانید تا در دامان خویشتن خویش از بی خویشی گذشته خویش به خویش باز آید. درست در زمانی که بشریت در گورستان دنیاگرایی و مادیت غرق شده بود و در آستانه خدایان زر و زور و تزویر پیشانی به زمین می‌مالید و انسانیت و جهالمعامله بی اخلاقی خدایان زمین شده بود.

در عصری که از داستان فرار به آزادی و رهائی و برخورداری این جهانی چوپان شورشی سینا جز لاشه گرفتار در زنجیر زئوس و مثله شده در چنگال کرکس‌ها چیزی باقی نمانده بود و انسان گرفتار شده در داستان گوساله زرین دنیاگرایانه سامری عاصی بر موسی، آخرین وداع خود را با آن آتش پرورته طور سینائی می‌کرد که آن چوپان فراری باید بیضای خویش از آسمان خدایان زر و زور و تزویر یعنی فرعون و قارون و بلعم باعورا مخفیانه به زمین سبطیان هابیلی گرفتار شده در زنجیر استبداد و استثمار و استثمار قبطیان قابیلی آورده بود.

در زمانی که بعل خدای بزرگ در بتخانه در هم شکسته بابل دوباره در غیاب ابراهیم بت شکن به جولان در آمده بود و آگاهی و اخلاق و انسانیت به چالش می‌کشید.

درست در دورانی که اخلاق افلاطونی، فلسفه و متد ارسطویی، جهان بینی بطلمیوسی و خدای فلسفی یونانی چهار صد سال بود که بشریت را در محاق اخلاقی و انسانیت و توحش و جزمیت و دکماتیسیم و نفاق نگه داشته بود.

در عصری که از کنیسه سامری این آتشکده خاموش چوپان سرزمین نور و اسیر در زنجیر زئوس و مثله شده در زیر چنگال کرکسهای آدم خوار و دنیاگرایان صاحب آن گوساله طلایی که در آخور زراندوزان و

تزویرگران و زورمداران سرزمین فرعون و قارون و بلعم باعورا، گاو شده بود جز سه آتش فریب و نفاق آذر گشنسب و برزین مهر و خزین چیزی باقی نمانده بود.

در دورانی که اخلاق قدرت و اخلاق ثروت و اخلاق نفاق و تزویر مانیفست اخلاق انسانیت حقیقت خیر و زیبایی شده بود.

در کوچه و پس کوچه‌های سرزمین زیتون و کنار بحر احمر ماهی گیری ماهی صف که چون ماهیان آزاد از همه تعلق‌های بودن انسانی بود، ماهیائی ظاهر شد که در دریای تاریخ تاریک انسانی برای رهائی انسانیت خود را در مشقت صلیب جهل و جور و جمود مصلوب ساخت تا صلیبیان زمین را به سرزمین اخلاق، آگاهی و عدالت برسانند.

عیسی مریم به کوهی می‌گریخت	شیرگویی خون او می‌خواست ریخت
آن یکی در پی دوید و گفت خیر	در بیت کس نیست چه گریزی چو طیر
با شتاب او آنچنان می‌تاخت جفت	کز شتاب خود جواب او نگفت
یک دو میدان در پی عیسی براند	پس به جد جد عیسی را بخواند
کز پی مرضات حق یک لحظه بیست	که مرا اندر گریزت مشکلیست
از کی این سو می‌گریزی ای کریم	نه بیت شیر و نه خصم و خوف و بیم
گفت از احمق گریزتم برو	میرها تم خویش را بندم مشو
گفت آخر آن مسیحا نه تویی	که شود کور و کز از تو مستوی
گفت آری گفت آن شه نیستی	که فسون غیب را ماویستی
چون بخوانی آن فسون بر مرده‌ای	برجهد چون شیر صید آورده‌ای
گفت آری آن منم گفتا که تو	نه ز گل مرغان کنی‌ای خوب‌رو
گفت آری گفت پس ای روح پاک	هرچه خواهی می‌کنی از کیست پاک
با چنین برهان که باشد در جهان	که نباشد مر ترا از بندگان
گفت عیسی که به ذات پاک حق	مبدع تن خالق جان در سبق
حرمت ذات و صفات پاک او	که بود گردون گریبان چاک او
کان فسون و اسم اعظم را که من	بر کر و بر کور خواندم شد حسن
بر که سنگین بخواندم شد شکاف	خرقه را بدرید بر خود تا به ناف
برتن مرده بخواندم گشت حی	بر سر لاشی بخواندم گشت شی
خواندم آن را بر دل احمق بود	صد هزاران بار و درمانی نشد
سنگ خارا گشت و زان خو بر نگشت	ریگ شد کز وی نروید هیچ گشت
گفت حکمت چیست کجا اسم حق	سود کرد اینجا نبود آن را سبق
آن همان رنجست و این رنجی چرا	او نشد این را و آن را شد دوا
گفت رنج احمقی قهر خداست	رنج و کوری نیست قهر آن ابتلاست
ابتلا رنجیست کان رحم آورد	احمقی رنجیست کان زخم آورد
آنچ داغ اوست مهر او کرده است	چاره‌ای بر وی نیارد برد دست
زاحمقان بگیریز چون عیسی گریخت	صحبت احمق بسی خون‌ها که ریخت
اندک اندک آب را دزد هوا	دین چنین دزد هم احمق از شما
گرمیت را دزد و سردی دهد	همچو آن کو زیر کون سنگی نهد
آن گریز عیسی نه از بیم بود	آمنست او آن پی تعلیم بود
زمهریر از پر کند آفاق را	چه غم آن خورشید با اشراق را

(مثنوی - دفتر سوم - بخش ۱۱۷)

درسهائی که عیسی به بشریت آموخت:

۱ - خودشناسی رمز اولیه خداشناسی و جهانشناسی و جامعه شناسی:

(مثنوی - دفتر دوم صفحه ۲۰۹)

گشت با عیسی یکی ابله رفیق	استخوان‌ها دید در حضره عمیق
گفت ای همراه آن نام سنی	که بدان مرده تو زنده می‌کنی
مر مرا آموز تا احسان کنم	استخوان‌ها را بدان با جان کنم
گفت خامش کن که آن کار تو نیست	لایق انفس و گرفتار تو نیست
کان نفس خواهد ز باران پاک‌تر	وز فرشته در روش دراک‌تر

"سخن روز - بقیه از صفحه اول"

دلایل تفاوت فونکسیون سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد با فونکسیون سرکوب قهرآمیز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸:

۱ - جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد به علت اینکه در پروسه کشاکش انتخاباتی دولت هشتم رژیم فقهاتی متولد گردید باعث گردید در بستر جنگ جناح‌های درونی رژیم فقهاتی متن توده‌های به یکباره به یک خودآگاهی سیاسی - اجتماعی برسد که در کل تاریخ گذشته مبارزات توده‌های ایران بی مثال و بی بدیل بود، چراکه بزرگترین دستاورد این کشاکش تقسیم قدرت درونی در انتخابات ۲۲ خرداد این حقیقت بود که توده‌ها دریافتند که رای آن‌ها - که ناموس سیاسی - اجتماعی آن‌ها نیز تشکیل می‌داد - در طول ۳۰ سال گذشته وجه معامله یا به عبارت دیگر وجه المصلحه تقسیم قدرت بین جناح‌های بالائی‌ها بوده است و هرگز در پروسه انتخاباتی ۳۰ سال گذشته رژیم فقهاتی حاکم کوچکترین ریزش قدرتی از بالائی‌ها به طرف پائین صورت نگرفته است و بر پایه این خودآگاهی عظیم تاریخی توده‌ها بود که در پروسه انتخاباتی ۲۲ خرداد بخش عظیمی از توده‌های زحمتکش و متوسط شهری از جایگاه سوپرکتیو قبلی خویش کنده شدند و با این بعثت توده‌های شهری ایران بود که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ به صورت یک رستاخیز عظیم تاریخ جنبش ایران متجلی گردید که - راهپیمایی چهار میلیونی ۲۵ خرداد تهران که بزرگترین راهپیمایی دولتی و غیر دولتی تاریخ کشورمان بوده است - نموداری از این رستاخیز عظیم بوده است و همین عامل بود که باعث گردید تا جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد برعکس جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ یک جنبش عمیق ریشه دار توده‌ای گردد که هیچ نیروی را یارای سرکوب آن نباشد و بمانند اشعر مثنوی مولانا در اثر سرکوب قهرآمیز رژیم فقهاتی هست که روز به روز فربه تر گردد. حیوانی که نامش اشعر است، او به ضرب چوب خوب لمتر است که چوبش می‌زنی، شود به ضرب چوب فربه می‌شود

البته لازم به ذکر است که جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به مرور زمان در حال اجتماعی شدن بود و برای اولین بار در تاریخ هفتاد ساله جنبش دانشجویی کشورمان در حال پیوند با جنبش اجتماعی بود و به علت همین موضوع بود که سردمداران نظام فقهاتی حاکم این خطر استراتژیک در رابطه با خود را احساس کردند و در جهت دفع آن با تمام توان وارد کارزار قلع و قمع قهرآمیز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر شدند تا توسط آن سرکوب قهرآمیز به قطع دانشجویی این پیوند اجتماعی پردازند که تقریباً در این امر هم موفق شدند، چراکه اگر رژیم فقهاتی در سرکوب قهرآمیز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر یک ماه تاخیر می‌کرد به علت اجتماعی شدن جنبش دانشجویی ۱۸ تیر دیگر هیچ نیروی یارانی سرکوب قهرآمیز این جنبش اجتماعی دانشجویی نمی‌شد و صد البته اگر جنبش دانشجویی ۱۸ تیر در پروسه اعتلای خود اجتماعی می‌گردید، آن جنبش اجتماعی هزار بار ریشه‌دارتر از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد می‌شد، به دلیل آنکه رهبری و هژمونی آن جنبش اجتماعی در دست جنبش دانشجویی می‌گردید که با انجام آن برای اولین بار در تاریخ مبارزات جنبش اجتماعی کشورمان جنبش اجتماعی ما صاحب هژمونی راستین خود می‌شد که با این هژمونی جدید جنبش اجتماعی ما از تمامی آفت‌ها و آسیب‌های گذشته رهائی پیدا می‌کرد، چراکه یکی از آفت‌های عمده استراتژیک گذشته جنبش اجتماعی ما که هم قبل از مشروطیت، هم در زمان مشروطیت، هم بعد از مشروطیت، هم زمان بعد از شهریور ۲۰، هم در دوران نهضت مقاومت ملی، هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هم در مقطع جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲، هم بعد از سرکوب ۱۵ خرداد ۴۲، هم در مقطع پروسه شکل‌گیری انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷، هم بعد انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ تا امروز جنبش اجتماعی ما با آن دست به گریبان بوده است و عامل اصلی انحراف جنبش اجتماعی گذشته تا حال ما، همین عدم سنخیت

عمرها بایست تا دم پاک نشد
خودگرفتی این عصا در دست راست
گفت اگر من نیستم اسرار خوان
گفت عیسی یا رب این اسرار چیست
چون غم خود نیست این بیمار را
چون غم جان نیست این مردار را
مردمی خود را رها کردست او
مردمی بیگانه را جوید رفو

۲ - انسان اخلاقی تنها بر پایه ایمان به خدا حاصل می‌شود: (مثنوی - دفتر چهارم - صفحه ۶۲۷)

گفت عیسی را یکی هشیار سر
گفتش ای جان صعب‌تر خشم خدا
گفت ازین خشم خدا چه بود امان
چيست در هستی ز جمله صعب‌تر
که از آن دوزخ همی لرزد چو ما
گفت ترک خشم خویش اندر زمان

۳ - با خود سازی است که انسان می‌تواند از خود محاط به من محیط دست پیدا کند: (مثنوی - دفتر ششم صفحه ۱۱۱۶)

هم‌چو عیسی بر سرش گیرد فرات
گوید احمد گر یقینش افزون بدی
هم چو من که بر هوا راکب شدم
که ایمنی از غرقه در آب حیات
خود هوایش مرکب و مامون بدی
در شب معراج مستصحب شدم

۴ - رهائی انسان از تعلقات، شرط آزادیخواهی انسان است: امام علی در نهج البلاغه:

«مرکب‌های عیسی مسیح دو پایش بودند و بردها و غلام‌های او دو دستش بودند.»

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
غلام همت آتم که زیر چرخ کیود
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

(حافظ)

۵ - بزرگترین آفت اجتماعی و انسانی تمرکز ثروت است:

«اگر شتری با بارش بتواند از سوراخ یک سوزن بگذرد یک سرمایه دار می‌تواند وارد بهشت شود.» (انجیل)

۶ - تکیه بر خویش در رفتن شرط استمرار رفتن می‌باشد:

«از راهی نروید که ره روان آن بسیارند، از راهی بروید که ره روان آن کمند.» (انجیل)

والسلام

ان شب سپاه دانشجویان خوابگاه امیرآباد شده بود ارگان ژورنالیستی و پروپاگانستی جریان روحانیون نظام فقهاتی حاکم بود که محمد خاتمی در راس تشکیلاتی این جریان قرار داشت، لذا محمد خاتمی در آغاز شروع جنبش دانشجویی ۱۸ تیر اینچنین می‌اندیشید که می‌تواند از انگیزه فوق شروع جنبش دانشجویی جهت موج سواری خود بر جنبش ۱۸ تیر استفاده کند. بر پایه این تفسیر بود که در آغاز شروع جنبش دانشجویی ۱۸ تیر محمد خاتمی سعی می‌کرد با سر پل قرار دادن موسوی لاری - وزیر وقت کشور - که خود از سردمداران جریان روحانیون حاکم بود در هژمونی جنبش دانشجویی ۱۸ تیر دخالت دهد، مانند همان کاری که روحانیون حاکم در ۱۳ آبان سال ۵۸ با وارد کردن موسوی خویینی - سردمدار فعلی تشکیلات روحانیون - به تشکیلات دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا جهت نفوذ در هژمونی دانشجویی آن زمان انجام دادند، البته هدف محمد خاتمی آن زمان از نفوذ در جنبش دانشجویی عبارت بود از یک دیپلماسی دو مؤلفه‌ای مانند شمشیر دمکلس بود که از یک طرف می‌خواست با این عمل به پروسه و اگرانی بین خود و جنبش دانشجویی که از بعد از پیروزی دوم خرداد ۷۶ بوجود آمده بود پایان دهد و از طرف دیگر از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ماه اهرمی جهت فشار آوردن بر جریان رقیب قدرت بسازد تا توسط آن جریان رقیب را وادار به عقب نشینی در سنگرهای اشغال کرده قدرت بنماید. اما زمانی که جنبش دانشجویی ۱۸ تیر موسوی لاری را با برداشتن عامه‌اش توسط ضرب و شتم از خوابگاه امیرآباد بیرون کردند، محمد خاتمی دریافت که این جنبش دانشجویی دیگر مانند دانشجوی وابسته سال ۵۸ نیست تا به راحتی بتوان با شعارهای عوام فریبانه و ضد امپریالیستی او را فریب داد و لذا در این رابطه بود که محمد خاتمی مجبور شد که به پروسه و اگرانی قبلی خود نسبت به جنبش دانشجویی ادامه دهد و طبیعی بود که پس از کندن در وزارت کشور توسط این جنبش دیگر برای خاتمی جای تردید نماند که جنبش دانشجویی اگرچه در سال ۷۶ عامل پیروزی او در انتخابات پنجم دولت بوده است ولی در سال ۷۸ به صورت جریان رویاروی او قرار گرفته است و در عرض این دو سال بین سال‌های ۷۶ تا ۷۸ این جنبش به بی محتوایی شعارهای عوام فریبانه در لباس اصلاح طلبی خاتمی پی برده است و در این راستا بود که جهت سرکوب این جنبش با رهبری و بورژوازی میلیتاریستی سپاه^۲ هم دست و هم داستان گردید و همین موضوع به عنوان یکی از مشخصه‌های وجه تمایز بین جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد مطرح گردید، چراکه از آنجائیکه رهبری فقهاتی در جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از همان آغاز (فروردین ۸۸) که میرحسین موسوی اعلام کاندیداتوری کرد با توجه به سابقه ۸ ساله‌ای که در زمان دولت‌های اول و دوم خود (۶۰ تا ۶۸) از او داشت، تصمیم به تسویه حساب کرسی‌های قدرت با جریان رقیب گرفت که فونکسیون این تصمیم جز درک کودتا بر علیه رقیب جهت انتقال تمامیت قدرت به خود امکان پذیر نبود. در این رابطه بود که ماحصل این تصمیم باعث گردید تا انتخابات ۲۲ خرداد عرصه تاخت و تاز جریان‌های قدرت بر پایه شعار «همه یا هیچ قدرت» بشود که این سیاست تقسیم قدرت به قول خمینی سیاست گرگ‌ها در هنگام تقسیم شکار می‌باشد، چرا که خمینی معتقد بود که گرگ‌ها در هنگام تقسیم شکار چشم باز روی هم‌دیگر می‌خواهند تا یکدیگر را ندرند، زیرا همه آن‌ها معتقد به اصل همه شکار برای من هستند و این امر باعث طرح اصل همه یا هیچ بین آن‌ها می‌شود که وجود این اصل باعث می‌گردد تا پیوسته آرامش و هم زیستی و هم گرانی بین گرگ‌ها به چالش کشیده شود و در این رابطه بود که جریان‌های قدرت در پروسه تبلیغاتی انتخابات دولت هشتم هر کدام سعی می‌کرد توسط افشاگری فسادهای طرف دیگر،

طبقاتی - سیاسی بین رهبری جنبش اجتماعی با خود جنبش اجتماعی کشورمان بوده است که این امر اهرمی بوده است در دست هژمونی‌های فرصت طلب جنبش‌های گذشته اجتماعی ما تا توسط آن جنبش اجتماعی را در خدمت منافع طبقاتی - سیاسی - اجتماعی خود درآوردند.

۲ - دلیل دومی که باعث گردید تا عملکرد یا فونکسیون سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در قیاس با سرکوب قهرآمیز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر برای سردمداران رژیم فقهاتی حاکم غیر قابل پیش‌بینی باشد عبارت بود از اینکه، در سرکوب قهرآمیز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به خاطر اینکه اولاً جناح روحانیون تحت رهبری محمد خاتمی و جنبش سیاسی دوم خرداد فرماندهی دو قوه مقتنه و مجریه در تقسیم قدرت سال ۷۶ را در دست داشتند و تنها دولت در سایه رهبری و قوه قضائیه در دست جناح راست بود، ثانیاً از آنجائیکه سمت و سوی حرکت جنبش و مضمون شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر در مدت زمان کوتاه خود کلیت نظام فقهاتی را به زیر سوال کشیده بود لذا دو جریان حاکم در سرکوب ابژکتیو و سوپژکتیو جنبش ۱۸ تیر هم دست و هم داستان شدند که جهت درک این حقیقت کافی است که به سخنرانی که محمد خاتمی در ۲۶ خرداد ۷۸ در همدان در این رابطه کرد توجه کنیم. در این سخنرانی بود که محمد خاتمی با بیان این جمله که: «من و رهبری انقلاب افتخار می‌کنیم که توانستیم چشم این فتنه دانشجویی را بدون ریختن یک قطره خون کور کنیم» پیوند استراتژیک خود با رهبری جهت سرکوب قهرآمیز موفقیت‌آمیز جنبش ۱۸ تیر ۷۸ به نمایش گذاشت. اگرچه محمد خاتمی در آغاز شروع جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به دلیل اینکه شروع این جنبش با اعتراض دانشجویی خوابگاه امیرآباد نسبت به تعطیلی روزنامه سلام^۱ بود که جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ماه متولد گردید. بنابراین برعکس آنچه مشهور است جنبش دانشجویی ۱۸ تیر مولود تعطیلی روزنامه سلام نبود بلکه مولود آن سرکوب قهرآمیز و بیرحمانه‌ای بود که بعد از راهپیمایی شبانه دانشجویان دانشگاه تهران در خوابگاه امیرآباد توسط لباس شخصی‌های سپاه - بسیج صورت گرفت. اگر عملیات بیرحمانه سرکوب قهرآمیز لباس شخصی‌های بورژوازی سپاه - بسیج در آن شب جنایت و قساوت توسط آن حرامیان زمین اتفاق نمی‌افتاد، جنبش دانشجویی ۱۸ تیر متولد نمی‌شد و جنبش دانشجویی مانند گذشته به حرکت زیگرگی خود ادامه می‌داد. پس جنبش دانشجویی ۱۸ تیر مولود عکس‌العملی بود که نسبت به قهر آن شب سرکوب خوابگاه امیرآباد توسط لباس شخصی‌ها پس از راهپیمایی اعتراضی دانشجویان خوابگاه امیرآباد نسبت به تعطیلی روزنامه سلام صورت گرفت و در آن شب زایمان جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بود که جنبش دانشجویی ما ماهیت واقعی رژیم فقهاتی و حامیان بورژوازی بسیج - سپاه را در بستر سرکوب خشونت خود به محک کشید و توسط آن جنبش دانشجویی با گذشته سازشکارانه ۱۸ ساله قبلی خود نسبت به رژیم فقهاتی حاکم وداع کرد و یک تنه وارد کارزار مبارزه با نظام فقهاتی شد تا توسط آن گذشته ۱۸ ساله سازشکارانه خود را در بستر عمل به نقد بکشد و به علت اینکه این زایمان جنبش دانشجویی در یک وضعیت آنتی تزی و عکس‌العملی نسبت به قهر آن شب خوابگاه امیرآباد شکل گرفت، لذا همین ماهیت عکس‌العملی جنبش دانشجویی بود که باعث گردید تا به شدت جنبش دانشجویی ۱۸ تیر سمت و سوی براندازی و آنتاگونیستی به خود بگیرد و در همین رابطه بود که از آتش زدن جایگاه نماز جمعه زمین چمن دانشگاه تهران تا کندن در وزارت کشور رژیم ... همه و همه در راستای نشان دادن قهر و اکنشی جنبش دانشجویی نسبت به جریان قهرآمیز نظام فقهاتی در آن شب سپاه بود. البته نباید این نکته را از نشر دور داشت که از آنجائیکه روزنامه سلام که تعطیلی آن عامل راهپیمایی

۱. توسط رژیم فقهاتی شکل گرفت که در همان شب اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام بورژوازی میلیتاریستی سپاه - بسیج در کادر لباس شخصی‌ها به خوابگاه امیرآباد حمله کردند و خوابگاه امیرآباد را با بیرحمانه‌ترین شکل و شیوه سرکوب کردند و از پی این سرکوب بیرحمانه بورژوازی سپاه - بسیج در کادر لباس شخصی‌ها که کماندوهای یگان امنیتی نیروهای انتظامی را هم به یک می‌کشیدند.

۲. که در دولت سوم و چهارم هاشمی رفسنجانی بوجود آمده بود و در دولت پنجم به خاطر سیاست شاه سلطان حسین صفوی محمد خاتمی مانند گراز به هر عرصه‌ای از قدرت سیاسی تا قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی جهت تسخیر حمله ور بود.

شعار گفتگوی تمدن‌ها) جامعه داخلی و جامعه بین‌المللی را نسبت به حرکت خود امیدوار سازد، اگرچه پس از ۸ سال اعلام این شعار توسط محمد خاتمی که گفت: در رژیم فقهاتی من کاری بجز یک تدارکاتی نمی‌توانم بکنم آب پاکی بروی دستان داخلی‌ها و خارجی ریخت، ولی به هر حال آن امیدواری اولیه داخلی و خارجی به شعارهای خاتمی باعث گردید که به لحاظ سوبژکتیوی جنبش دانشجویی ۱۸ تیر در محاق سیاسی - تبلیغاتی قرار گیرد و همین محاق سیاسی تبلیغاتی بود که بستر سرکوب توسط ماشین نظامی - پلیسی - تبلیغاتی رژیم فقهاتی در سال ۷۸ آماده کرد چراکه این قانون لایتنیر همیشه بر جنبش‌های مردمی و سیاسی حاکم می‌باشد که غاصبین قدرت ابتدا سعی می‌کنند سوبژکتیو جنبش‌های مردمی را در نگاه توده‌ها داخلی و خارجی دچار گسل نمایند و پس از اینکه سوبژکتیو جنبش‌های مردمی در نگاه توده‌ها دچار گسل کردند در عرصه ابژکتیو توسط ماشین نظامی - پلیسی - تبلیغاتی خود آن جنبش را تار و مار می‌کنند و به همین دلیل است که قرآن در سوره النازعات زمانی که می‌خواهد به افشاگری در باب ترفندهای سوبژکتیو فرعون بر علیه موسی بپردازد، به همین نکته اشاره می‌کند:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى - إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى - اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهِي إِلَّا تَرْتَمَى - وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتُخْشَى - فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى - فَكَذَّبَ وَعَصَى - ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى - فَحَشَرَ فَنَادَى - فَقالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى - أَن فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى - أَأَنْتُمْ أَشْدُّ حَقْلًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا - رَفَع سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا - ای محمد آیا می‌خواهی از داستان موسی تو را آگاه کنیم - آنگاه که موسی پروردگارش او را در وادی مقدس پیچاپیچ ندا داد که - ای موسی بسوی فرعون زمان روانه شو زیرا او بر قدرت توده‌ها طغیان کرده است - برای نقد قدرت فرعون از دعوت شروع کن پس به او بگو آیا می‌خواهی تو را پاک کنم - و آیا می‌خواهی تو را بسوی پروردگار خود رهبری کنم - پس ای موسی آیا بزرگ خود را بر فرعون عرضه کن - مطمئن باش که فرعون پس از رویارویی با تو، تو را تکذیب خواهد کرد و در برابر حرکت تو تسلیم نمی‌شود و عصیان می‌کند - پس از اینکه فرعون از تو روی گردانید بر علیه تو قیام می‌کند» (سوره النازعات - آیه ۱۵ تا ۲۸) در این مرحله است که فرعون توده‌ها را توسط تبلیغات خود بسیج می‌کند و جهت نفی سوبژکتیو حرکت تو در برابر مردم می‌گوید:

«وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ - پس فرعون به توده‌های مردم می‌گوید بگذارید موسی را بکشم زیرا او شما را دعوت به پروردگارش می‌کند و با این دعوت بیم آن دارم که موسی دین شما را از شما بگیرد و با این عمل در زمین فساد کند» (سوره غافر یا المومن آیه ۲۶) پس آنچنانکه مشاهده کردید فرعون جهت سرکوب ابژکتیو موسی ابتدا به نفی و نابودی سوبژکتیو حرکت موسی پرداخت و برای این کار ابتدا مردم را توسط دستگاه تبلیغاتی خود بسیج کرد و بعد به توده‌ها گفت من نگران دین و ایمان شما هستم چراکه موسی می‌خواهد شما را دعوت به پروردگارش بکند این دعوت موسی به معنای نفی پروردگار شما می‌باشد، از طرق دیگر موسی می‌خواهد با این دعوت به پروردگارش در زمین فساد کند، من برای اصلاح در زمین راهی جز مبارزه با موسی جهت نابود کردن موسی نمی‌بینم پس ای مردم به من این اجازه و رخصت را بدهید تا موسی را نابود کنم به همین دلیل بود که رژیم فقهاتی بعد از اینکه توسط ماشین سرکوب نظامی - پلیسی خود توانست بر ابژکتیو جنبش ۲۲ خرداد مسلط شود سوبژکتیو جنبش ۲۲ خرداد را به چالش گرفت و در همین رابطه بود که معرکه‌های خیمه شب بازی تلویزیونی رژیم فقهات توسط پخش اعتراف‌های پلیسی از زندانیان در بند جنبش برای مطرح کردن این شعار باطل که جنبش ۲۲ خرداد وابسته به خارج می‌باشد و... تا توسط آن ایمان توده‌ها نسبت به این جنبش را دچار گسل سازد تا توسط گسل ایمانی یا گسل سوبژکتیو شرایط را جهت سرکوب جنبش اجتماعی

جریان دیگر را وادار به سیاست دفاعی از خود بکند تا مانند شکار اسب توسط گرگ از طریق عقب گرد او را مجبور به سقوط از قدرت جهت فراهم شدن بستر تمامیت قدرت برای خود بکند.^۲ بالاخره آنچه حاصل این سیاست تقسیم قدرت در روز ۲۳ خرداد گردید، عبارت از آن بود که تمامی قدرت یکپارچه در دست جناح‌های جریان یک همان راست‌های سیاسی - اقتصادی بود گردید و در برابر آن دو جریان دیگر حاکمیت قدرت یعنی جریان دو (جریان کارگزاران به رهبری هاشمی رفسنجانی) و جریان سه (که شامل حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و تشکیلات روحانیون و حزب اعتماد کروی تحت رهبری محمد خاتمی - میرحسین موسوی بود) از این تقسیم قدرت ۲۲ خرداد بی نصیب ماندند و برای جریان دو و جریان سه از عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت ۲۲ خرداد سهمی جز زندان‌ها و اعتراف‌گیری و شکنجه و کشتار حاصل نگردید.

همان سناریویی که همین جریان سه در سال ۶۰ تا ۶۸ بر روی کلیت جنبش سیاسی پیاده کرده بودند، این بار این خیاط گذشته بود که در کوزه نظام قدرت فقهاتی افتاد لذا در این رابطه بود که در جریان قلع و قمع جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد جریان دو تحت رهبری هاشمی رفسنجانی و کارگزاران برای اولین مرتبه در تاریخ ۳۰ ساله حاکمیت رژیم فقهاتی در کنار جریان سه تحت رهبری روحانیون و مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب اعتماد کروی و موسوی قرار گرفت و هر دو جریان سیاست انتقال قدرت ۲۲ خرداد رهبری را حمل بر کودتای قدرت رهبری - جریان یک بر علیه خود کردند و لذا در این رابطه بود که جهت ایجاد اهرم فشار بر رهبری و ماشین نظامی - پلیسی - تبلیغی بورژوازی میلیتاریستی سپاه - بسیج که یگان‌های سرکوب نیروهای انتظامی هم در این رابطه بدنبال خود یدک می‌کشیدند، این دو جریان در پشت سر جنبش ۲۲ خرداد سنگر گرفتند و همین کشاکش قدرت بین جریان‌های بالائی‌ها بود که باعث گردید تا تضاد عمیق بالائی‌ها بر سر تقسیم قدرت به پائینی‌ها ریزش کند و شرایط عمیق‌تر شدن سوبژکتیو جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد نسبت به سوبژکتیو جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۸۷ را فراهم سازد و به همین علت بود که فرآیندهای که ماشین سرکوب رژیم فقهاتی حاکم در مقطع زمانی قلع و قمع جنبش ۲۲ خرداد طی کرد به سه مرحله: اول: نظامی - پلیسی - تبلیغاتی؛ مرحله دوم: پلیسی - نظامی - تبلیغاتی؛ مرحله سوم: تبلیغاتی - پلیسی - نظامی تقسیم گردید، که در شرایط فعلی رژیم فقهاتی حاکم در جهت سرکوب جنبش ۲۲ خرداد فرآیند تبلیغاتی - پلیسی نظامی طی می‌کند. البته هر زمانی که رژیم فقهاتی احساس کند که جنبش ۲۲ خرداد به پیشگامی جنبش دانشجویی به لحاظ ابژکتیوی رژیم فقهاتی را تهدید نماید ماشین سرکوب بورژوازی سپاه - بسیج تحت هدایت رهبری آرایش خود را جهت سرکوب تغییر خواهد داد بطوریکه در تظاهرات ۱۳ آبان مشاهده کردیم که چگونه ماشین سرکوب رژیم فقهاتی یک مرتبه به تار و مار کردن مغول وار جنبش ۲۲ خرداد روی آورد.

۳- شرایط سیاسی جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد با شرایط سیاسی جنبش دانشجویی ۱۸ تیر هم به لحاظ بین‌المللی و هم به لحاظ داخلی متفاوت می‌باشد: توضیح آنکه از آنجائیکه در سال ۷۶-۷۸ جنبش دوم خرداد تحت رهبری شعارهای محمد خاتمی توانسته بود هم در داخل (توسط شعار تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی) و هم در خارج (توسط

۳. زیرا از آنجائیکه گرگ‌ها قدرت مستقیم شکار اسب‌ها را ندارند هنگامی که در عرصه شکار خود با یک اسب برخورد می‌کنند جهت شکار آن از شیوه غیرمستقیم استفاده می‌کنند بدین صورت که از روبرو اسب‌ها را دچار رعب می‌سازند تا اسب‌ها جهت دفاع از خود شروع به حرکت دنده عقب بکند و بر پایه این حرکت به عقب اسب‌ها است که گرگ‌ها او را به لب پرتگاه می‌پزند از آنجائیکه هواس اسب متوجه گرگ می‌باشد نه پرتگاه پشت سرش در نتیجه اسب‌ها به پرتگاه سقوط می‌کنند که این سقوط از پرتگاه باعث زخمی و مجروح شدن اسب‌ها می‌گردد که حاصل آن عدم توانایی اسب‌ها جهت دفاع از خود در برابر گرگ‌ها می‌باشد که در آن صورت اسب‌های مجروح طعمه آماده‌ای جهت دریدن گرگ‌ها می‌گردند.

۲۲ خرداد فراهم سازد.

مولانا در دفتر دوم مثنوی صفحه ۳۰۱ - این اصل نفی سوبرکتیو توسط دشمن جهت فراهم کردن بستر نفی ابژکتیو در مثال زیبایی داستان جدا کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی از همدیگر به این شکل زیبا مطرح می‌کند:

باغبانی چون نظر در باغ کرد
 یک فقیه و یک شریف و صوفی
 گفت با این‌ها مرا صد حجتست
 بر نیایم یک تنه با سه نفر
 هر یکی را من به سویی افکنم
 حیلہ کرد و کرد صوفی را به راه
 گفت صوفی را برو سوی وثاق
 رفت صوفی گفت خلوت با دو یار
 ما به فتوی تو نانی می‌خوریم
 وین دگر شه‌زاده و سلطان ماست
 کیست آن صوفی شکم‌خوار خسیس
 چون بیاید مر ورا پنبه کنید
 باغ چه بود جان من آن شمامست
 وسوسه کرد و مری‌شان را فریفت
 چون بره کردند صوفی را و رفت
 گفت ای سگ صوفی باشد که نیز
 این جنیدت ره نمود و بایزید
 کوفت صوفی را چو تنها یافتش
 گفت صوفی آن من بگرفت لیکن
 مر مرا اغیار دانستید هان
 اینج من خوردم شما را خوردنیست
 این جهان کوهست و گفت و گوی تو
 چون ز صوفی گشت فارغ باغبان
 کای شریف من برو سوی وثاق
 بر در خانه بگو قیماز را
 چون بره کردش بگفت‌ای تیزبین
 او شریفی می‌کند دعوی سرد
 بر زن و بر فعل زن دل می‌نهد
 خویشتر را بر علی و بر نبی
 هر که باشد از زنا و زانیان
 هر که بر گردد سرش از چرخ‌ها
 آنج گفت آن باغبان بوالفضول
 گر نبودی او نتیجه‌ی مردان
 خواند افسون‌ها شنید آن را فقیه
 گفت ای خر اندرین باغت کی خواند
 شیر را بچه همی‌ماند بدو
 با شریف آن کرد مرد ملتجی
 تا چه کین دارند دایم دیو و غول
 شد شریف از زخم آن ظالم خراب
 پای دار اکنون که ماندی فرد و کم
 گر شریف و لایق و همدم نیم
 مر مرا دادی بدین صاحب غرض
 شد ازو فارغ بیامد کای فقیه
 فتوی‌ات اینست ای بریده دست
 این چنین رخصت بخواندی در وسیط
 دید چون دزدان به باغ خود سه مرد
 هر یکی شوخی بدی لا یوفی
 لیک جمع‌اند و جماعت قوتست
 پس بپریشان نخست از همدگر
 چونک تنها شد سبیلش بر کنم
 تا کند یارانش را با او تباہ
 یک گلیم آور برای این رفاق
 تو فقیهی وین شریف نامدار
 ما به پر دانش تو می‌پریم
 سیدست از خاندان صطفاست
 تا بود با چون شما شاهان جلیس
 هفته‌ای بر باغ و راغ من زنید
 ای شما بوده مرا چون چشم راست
 آه کز یاران نمی‌باید شکیف
 خصم شد اندر پیش با چوب زفت
 اندر آبی باغ ما تو از ستیز
 از کدامین شیخ و پیرت این رسید
 نیم کشتش کرد و سر بشکافتش
 ای رفیقان پاس خود دارید نیک
 نیستیم اغیارتر زین قلتبان
 وین چنین شربت جزای هر دنیست
 از صدا هم باز آید سوی تو
 یک بهانه کرد زان پس جنس آن
 که ز بهر چاشت بخت من رفاق
 تا بیارد آن رفاق و قاز را
 تو فقیهی ظاهرست این و یقین
 مادر او را که داند تا کی کرد
 عقل ناقص وانگهانی اعتماد
 بسته است اندر زمانه بس غبی
 این برد ظن در حق ربانیان
 همچو خود گردنده بیند خانه را
 حال او بد دور از اولاد رسول
 کی چنین گفتم برای خاندان
 در پیش رفت آن ستمکار سفیه
 دزدی از پیغامبرت میراث ماند
 تو به پیغامبر بچه مانی بگو
 که کند با آل یاسین خارجی
 چون یزید و شمر با آل رسول
 با فقیه او گفت ما جستیم از آب
 چون دهل شو زخم می‌خور در شکم
 از چنین ظالم ترا من کم نیم
 احمق کردی ترا بنس العوض
 چه فقیهی‌ای تو ننگ هر سفیه
 کاندر آبی و نگویی امر هست
 یا بدست این مساله اندر محیط

گفت حضستت بزن دست رسید این سزای آنک از یاران برید

آنچنانکه در مثال فوق از مولانا مشاهده کردید آن زمانیکه باغبان وارد باغ خود شد و سه تا دزد در باغ خود دید که یکی از آن‌ها فقیه بود، دیگری سید بود و سومی صوفی به خاطر اینکه اول این سه دزد با هم رفیق و متحد بودند باغبان گفت، من تنها از پس این سه دزد متحد بر نمی‌آیم برای این که بتوانم پس این سه دزد برویم، اول باید آن‌ها را از هم جدا کنم پس از اینکه آن‌ها را از هم جدا کردم در حالت فردی آنها به نفی ابژکتیو تک تک آن‌ها خواهم پرداخت، لذا برای جداسازی آن‌ها از همدیگر و ایجاد تفرقه بین آن‌ها باغبان شروع کرد بر نفی سوبرکتیو که بین آن‌ها عامل وحدت شده بود پس از نفی این سوبرکتیو بود که آن‌ها از هم جدا شدند و با جداسازی آن‌ها بود که باغبان توانست با قدرت به نفی ابژکتیوی آن‌ها بپردازد و بالاخره توانست آن‌ها را از باغ خود بیرون کند.

اما در مرحله جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد این شرایط سیاسی برای رژیم فقهاتی آماده نبود تا توسط آن رژیم فقهاتی بتواند به راحتی جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را در محاق سیاسی - تبلیغاتی درونی - بیرونی قرار دهد، دلیل این امر آن بود که اولاً جریانی از رژیم فقهاتی این بار علمدار این قلع و قمع بود که چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بیرونی به نام جریان خشونت و ضد دموکراتیک و تمامیت خواه و اقتدارگرا معروف بودند، لذا هم توده‌های درونی و بیرونی به خوبی می‌دانستند که این جریان به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شوند در نتیجه هر عملی که رژیم فقهاتی در این مرحله حرکتی خود انجام دهد از نگاه داخل و خارج با بدبینی مطالعه می‌شد و آن را حمل به دسیسه رژیم برای گلود کردن آب جهت ماهی گیری تفسیر می‌کردند، به همین خاطر بود که رژیم فقهاتی با آن همه تبلیغات و ترفندهای استعماری خود در به محاق کشاندن سوبرکتیو جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد دچار شکست گردید و از آنجائیکه نفی ابژکتیو جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد توسط رژیم فقهاتی حاکم در بستر نفی قبلی سوبرکتیو جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد صورت نگرفت در نتیجه این امر باعث گردید تا نفی ابژکتیو جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد برعکس نفی ابژکتیو جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ ایجاد تاوان‌هایی بکند که علاوه بر اینکه برای او برعکس جنبش ۱۸ تیر غیر قابل پیش‌بینی بود، شیرینی آن کودتای قدرت را بر مذاق سردمداران قدرت حاکم تلخ گردانید این تاوان عبارتند از:

اول تاوان‌هایی که رژیم فقهاتی در درون کشور به موازات سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد تاکنون پرداخت کرده است.

دوم تاوان‌هایی که رژیم فقهاتی به موازات سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در جبهه بین‌المللی تاکنون کرده است.

و اما نخست می‌پردازیم به تبیین تاوان‌هایی که رژیم فقهاتی به موازات سرکوب عریان جنبش ۲۲ خرداد در درون کشور پرداخت کرده و پرداخت خواهد کرد این تاوان‌ها عبارتند از:

الف - نفی مشروعیت گذشته رژیم فقهاتی که خود آن عامل نفی مقبولیت نسبی گذشته رژیم فقهاتی شده است:

توضیح آنکه رژیم فقهاتی بر پایه تقدسی که از خود در نگاه توده‌های عامی و مذهبی و سنتی ما ساخته است از همان آغاز استقرار خود در انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ می‌کوشید تا با دو مؤلفه مشروعیت و مقبولیت که در کادر دو شعار جمهوریت و اسلامی (بخوان فقهاتی) مطرح می‌شد خود را نهادینه سازد اما از آنجائیکه این دو مؤلفه در عرصه ساختاری نسبت به هم رابطه پارادوکسی داشته است، لذا در همین رابطه بوده که از همان آغاز جنگ بین طرفداران اسلامیت یا

مردم در تعیین سرنوشت خود از نگاه رژیم فقهانی حاکم تا زمانی ارزش دارد که رای مردم در خدمت تائید تقسیم قدرت بین بالائی‌ها بر پایه تصمیم و نظر ولی الامر مطلقه فقیه باشد و در مردم سالاری دینی مورد ادعای رژیم فقهانی حاکم هیچ جانی جهت ریزش قدرت از بالا به طرف پائینی‌ها بر پایه دموکراسی وجود ندارد، چراکه توده‌ها دارای چنین اهلیت و صلاحیتی نمی‌باشند تا توسط آن بتواند سرنوشت خود را خود اداره کنند. اینجا بود که در پروسه شکل‌گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و در عرصه مبارزات تبلیغاتی کاندیداها توده‌های مردم ما پس از نفی ادعای مردم سالاری دینی رژیم فقهانی به این حقیقت نیز آگاهی پیدا کردند که نه تنها در عرصه انتخابات ۲۲ خرداد آراء آن‌ها وجه معامله تقسیم قدرت بین خود بالائی‌ها قرار گرفته است، بلکه مهم‌تر از آن اینکه در کل طول ۳۰ سال گذشته حاکمیت رژیم فقهانی این خیمه شب بازی از طرف رژیم فقهانی با آراء مردم شده است و در طول ۳۰ سال گذشته توسط این انتخابات تکلیفی، ذره‌ای از قدرت بالائی‌ها به پائین ریزش نکرده است.

ج - عمده شدن تضاد توده‌ها با رهبری رژیم مطلقه فقهانی حاکم:
خودآگاهی سیاسی دیگری که توده‌ها در عرصه جنبش اجتماعی خرداد ۲۲ به کف آوردند عبارت می‌باشد از اینکه: قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در دست ولی الامر مطلقه فقیه می‌باشد و امکان انتقال حداقل حقوق دموکراتیک از بالائی‌ها به پائینی‌های جامعه را نمی‌دهد که برای درک این تراکم قدرت تنها کافی است که به بخش کوچکی از این قدرت ولی الامر مطلقه فقیه که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی رژیم فقهانی ذکر شده است توجه کنیم، چرا که در این اصل قانون اساسی رژیم فقهانی که تنها بخش کوچکی از قدرت تمرکز یافته ولی الامر مطلقه فقیه را ذکر می‌کند تمامی قدرت‌های اجرائی، تقنینی، قضائی، نظامی، سیاسی، اداری و... کشور را یک کاسه کرده است و کلید آن را در اختیار رهبری قرار داده است و تنها کافی است که با یک نگاه اجمالی به این اصل دریابیم که با وجود این اصل در قانون اساسی صحبت از تفکیک قوا، یا صحبت از تقسیم قدرت، یا صحبت از ریزش قدرت کردند یک شوخی تاریخی بیش نخواهد بود. برای روشن شدن موضوع در اینجا به ذکر اصل ۱۱۰ قانون اساسی رژیم فقهانی مطلقه حاکم می‌پردازیم: وظایف و اختیارات رهبری:

- ۱ - تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی؛
- ۲ - فرمان همه‌پرسی؛
- ۳ - فرماندهی کل نیروهای مسلح؛
- ۴ - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها؛
- ۵ - نصب و عزل و قبول استعفاء فقهای شورای نگهبان؛
- ۶ - نصب و عزل و قبول استعفاء عالی‌ترین مقام قوه قضائیه،
- ۷ - نصب و عزل و قبول استعفاء رئیس سازمان صدا و سیما؛
- ۸ - نصب و عزل و قبول استعفاء رئیس ستاد مشترک ارتش؛
- ۹ - نصب و عزل و قبول استعفاء فرمانده کل سپاه پاسداران؛
- ۱۰ - نصب و عزل و قبول استعفاء فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی؛
- ۱۱ - حل اختلاف قوای سه‌گانه؛
- ۱۲ - حل معضلات نظام؛
- ۱۳ - امضای حکم ریاست جمهور؛
- ۱۴ - عزل رئیس جمهور؛

فقهانی بودن حاکمیت با طرفداران جمهوریت نظام فقهانی به جنگ بین اصل تقدم مشروعیت یا اصل تقدم مقبولیت بدل شده است، به این ترتیب که طرفداران مشروعیت نظام فقهانی حاکم از آنجائیکه این مشروعیت نظام را بر پایه فقهی کردن نظام و قانون و... تفسیر می‌کنند، در این رابطه به نفی هر گونه جمهوریتی می‌پردازند که مانع آن فقهی شدن همه چیز در جامعه می‌شود و آنچنانکه خمینی در تبیین این اصل می‌گفت: «اگر تمام مردم بگویند آری، اسلام (بخوان فقه) بگوید نه، نه است.» چرا که از نگاه او «واجب الواجبات حفظ نظام جمهوری اسلام می‌باشد» و به همین از نگاه او مبنای اسلامیت نظام فقهانی «فقه الجواهری» شیخ حسن نجفی صاحب جواهر می‌باشد و اینجا است که با چنین نگاهی به فقه و به مردم دیگر جانی برای رای مردم وجود نخواهد داشت. از نظر این افراد رای مردم در برابر فقه حکومتی جزء احکام ثانویه می‌باشد، در صورتی که فقه حکومتی یا حکومت فقهی جزء احکام اولیه می‌باشد. پس از نگاه طرفداران اسلام فقهانی جمهوری و دموکراسی و رای مردم جزء امور ثانویه می‌باشد که این‌ها معتقدند به علت دل خوشی مردم ما تن به قبول طرح جمهوریت می‌دهیم.^۴

اما از طرف دیگر در برابر این صف، معتقدین به تقدم اصل فقهانت بر جمهوریت: صف معتقدین به تقدم اصل جمهوریت بر فقهانت قرار دارد که این‌ها با تکیه بر اصل تقدم جمهوریت نسبت به فقهانت به اصل تقدم مقبولیت نظام نسبت به اصل مشروعیت نظام که حاصل این اعتقاد آن‌ها باعث گردیده تا این افراد به اصل تقدم مقبولیت بر مشروعیت نظام برسند، برعکس جریان قبل که با تکیه بر اصل تقدم مشروعیت بر اصل مقبولیت نظام توسط مشروع بودن آن تفسیر می‌کنند که مشروعیت نظام فقط توسط اجرای فقه حکومتی قابل تحقق است. به عبارت دیگر از نگاه این‌ها آنچه به رژیم مشروعیت می‌دهد در یک کلمه فقه است. اگر ما بتوانیم تمامی قوانین اجتماعی و فردی خود را فقهی کنیم، می‌توانیم به اصل مشروعیت نظام و در نتیجه به اصل مقبولیت نظام دست پیدا کنیم و این کاملاً با دیدگاه دوم متناقض است. بنابراین از نگاه این افراد مشروعیت نظام از طریق فقهی کردن همه امور قابل تحقق است. دیدگاه دوم معتقد است که اصل مقبولیت نظام بر اصل مشروعیت نظام تقدم دارد و اصل مقبولیت نظام تنها بر پایه تکیه بر جمهوریت و آراء مردم قابل تحقق است و اینجا است که طرفداران این نظریه مجبورند تا اصول تحقق این امر از دموکراسی بورژوازی وام بگیرند. مثل اصل تفکیک قوا یا اصل تکیه بر آراء مردم و انتخابی بودن امور، چراکه این اصول در شریعت و فقه وجود ندارد و ما باید آن‌ها را از نظام‌های بورژوازی وام بگیریم و لذا در این رابطه است که طرفداران تز تقدم مقبولیت نظام بر تز مشروعیت در پروسه زمان در اثر برخورد با جناح رقیب به این اصل رسیده‌اند که تنها راه جمهوری کردن نظام در گرو سکولار کردن همه چیز می‌باشد، چرا که تا زمانی که ما به هر شکل به نقش فقهانت در امور اعتقاد داشته باشیم انجام امر جمهوریت غیر ممکن می‌باشد آنچنانکه مارکس می‌گفت «تنها راه نجات از فلسفه، نفی خود فلسفه» و به همین ترتیب تنها راه نجات از فقه، مرگ خود فقه می‌باشد.

ب - بی اعتمادی مردم نسبت به رژیم مطلق فقهانی حاکم: نکته‌ای که از بعد از انتخابات ۲۲ خرداد برای توده‌ها بوجود آمده بی اعتمادی مردم نسبت به اصل جمهوریت ادعائی رژیم فقهانی حاکم بود، چراکه در بستر این انتخابات این حقیقت را مردم با گوشت و پوست خود احساس کردند که شعار تکیه بر رای مردم یا انتخابات یا مردم سالاری دینی مورد ادعای رژیم فقهانی نه بر پایه تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و پائینی‌ها آنچنانکه دموکراسی بورژوازی ادعا می‌کند استوار می‌باشد بلکه بالعکس، در نظام فقهانی حاکم تکیه بر آرای مردمی و حق دخالت

۴. در شرایط فعلی افرادی امثال مصباح یزدی طرفدار و تئوریسین این تز خطرناک در جامعه ما می‌باشند که با قرائت فقهی به همه چیز نگاه می‌کنند.

سیاست و اخلاق فقاقت و اخلاق باور از نگاه سردمداران فقاقت مطلقه تشکیل می‌داد عبارت بودند از، پوشانیدن تمرکز قدرت ولی الامر مطلقه فقیه در لباس تقوی و قانون و اخلاق و فقاقت و شریعت بود. طبیعی بود که آنچه این دسپاتیزم قدرت و ثروت و معرفت را آفتابی کرد و بر ملا ساخت جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بود و به خاطر همین موضوع بود که مقام عظمای ولایت در سخنرانی که در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ در دانشگاه تهران کرد عملکرد تار و مار کردن لباس شخصی‌های سر انگشت اجرائی فقاقت در خوابگاه‌های دانشجویی در تاریخ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ خرداد با جمله انجام جنایت کردن به نام رهبری یاد کرد و آن را محکوم کرد و این آشپزخانه فقاقت آنقدر شور شده بود که سر و صدای شور بودن آن از زبان سر آشپز هم بلند شد. اینجا بود که رژیم مطلقه فقاقت حاکم در پروسه انتخاباتی ۲۲ خرداد و مراحل بعد از آن با از دست دادن اعتماد توده‌ها نسبت به حاکمیت فقاقتی خود مقبولیت حاکمیت فقاقت خود را برای همیشه به زیر سوال برد و همراه با نفی این مقبولیت بود که مشروعیت فقهی رژیم فقاقتی حاکم از طرف مردم به چالش کشیده شد، چراکه مردم زمانی که دیدند که اصل مقبولیت نظام که بر پایه شعار جمهوریت نظام استوار می‌باشد، نمی‌تواند بر پایه رای مردم عاملی جهت ریزش قدرت در سه شکل سیاسی و اقتصادی و معرفتی به طرف پائینی‌ها باشد، طبیعی خواهد بود که قضاوت نهانی خود را نسبت به این جمهوریت بکنند و این جمهوریت را وسیله نفی سوئزکتیو مترقیانه توده‌ها بدانند. زیرا آنچنانکه ماکیاوول می‌گفت «تنها با دو سلاح می‌توان بر مردم حکومت کرد، یکی سلاح قدرت، دیگری سلاح فریب» یکی سلاح زعفرانی دیگری سلاح پرنیانی، یکی سلاح زور و دیگری سلاح تزویر و تسبیح، یکی سلاح شیر دیگری سلاح روباه.

بنابراین آنچه در قضاوت نهانی مردم در عرصه جنبش ۲۲ خرداد و بعد از آن مطرح گردید عبارت بود از اینکه آنچنانکه تئوری فقاقت و فقه برای حاکمیت رسالت تحمیل حکومت و قدرت رژیم فقاقتی بر توده‌ها به عهده دارد، تئوری جمهوریت تئوری تزویر و فریب برای تمویه توده‌ها را یدک می‌کشد. اینجا بود که توسط پروسه انتخابات ۲۲ خرداد دو اصل جمهوریت و فقاقت نظام مطلقه فقاقتی توسط توده‌ها به چالش کشیده شد و در این رابطه است که می‌بینیم که اگر جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در روز قدس ماه رمضان شعار «نه لبنان، نه غزه، جانم فدای ایران» سر می‌دهد این شعار یک اعتراض به مانیفست گذشته و حال رژیم فقاقتی می‌باشد که فونکسیون نهانی این قضاوت جنبش ۲۲ خرداد در نهایت آن گردید که همین توده‌های جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در شعارهای روز ۱۳ آبان خود کلیت نظام را به زیر سوال بکشاند، نه جناحی از نظام تا مانند گذشته سردمداران سیاسی حاکمیت بتوانند با تکیه بر جناح دیگر در عرصه شعار جمهوریت دوباره مقبولیت نظام را بر مردم تحمیل نمایند (کاری که رژیم مطلقه فقاقتی در دوم خرداد سال ۷۶ انجام داد) همچنین عملکرد این ثمره عظیم انتخابات ۲۲ خرداد بود که باعث گردید تا رژیم فقاقتی را مانند مار زخم خورده‌ای در آورد که به زمین و زمان فحش و ناسزا دهند که این عوامل خارجی بوده است که باعث شکل گیری این بی اعتمادی توده‌ها نسبت به حاکمیت مطلقه اتوکراتیک فقاقتی حاکم شده است و این صدور انقلابات رنگی از نوع گرجستان و اوکراین امپریالیسم جهانی به کشور ما بوده است که باعث شکل گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردیده است و در همین راستا بود که رژیم مطلقه اتوکراتیک فقاقتی به جای اینکه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد که کوچکترین دستاوردش راهپیمایی چهار میلیون نفری ۲۵ خرداد خیابان آزادی تهران می‌باشد، دلیل بر پایان خطر رسیدن تاریخ مصرف تئوری و دیدگاه‌های اتوکراتیک خود تلقی کند و جهت نجات این نظام به گل نشسته فقاقتی از این ورطه هلاکت دست به بازسازی استراتژی خود بزند.

۶. آمار است که قالیباف شهردار تهران و از نمایندگان جناح راست حاکم که مخالف جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد می‌باشد در خصوص تعداد شرکت کنندگان راهپیمایی ۲۵ خرداد تهران ارائه کرد.

۱۵ - قوای حاکم عبارتند از قوه مقننه قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه فقیه اعمال می‌گردد؛ (اصل ۱۵۷)

با یک نگاهی هر چند اجمالی به این اصل که تازه یک بخش کوچک از قدرت مطلقه ولی الامر مسلمین می‌باشد، طبیعی است که با چنین تمرکزی از قدرت و ثروت و معرفت در دست یک نفر که بر تن این قدرت متمرکز، لباس تقوی و شریعت و طریقت و حقیقت و فقاقت پوشانده است و خود را بالای قانون و بالای پاسخگویی و بالای انتقادپذیری نشانده است، چگونه می‌توان جایی برای آراء مردم و انتخاباتی قائل شد. شناخت به این موضوع بزرگترین دستاوردی بود که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در پروسه انتخاباتی و بعد از پروسه انتخاباتی به آن دست یافت و توده‌های ما در عرصه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد به نیکی دریافته‌اند که با وجود چنین تمرکزی از قدرت و ثروت و معرفت در دست یک نفر امکان هیچگونه اصلاحات از درون یا امکان اجرای حداقل دموکراسی در این جامعه یا امکان ریزش قدرت بالائی‌ها به اندازه ذره‌ای وجود نخواهد داشت.

د - طرح خودبخودی استراتژی نافرمانی مدنی توسط جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد: در رابطه با این دستاورد بزرگ بود که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از روز ۲۳ خرداد استراتژی نافرمانی‌های مدنی را در دستور کار خود قرار داد و بر پایه این استراتژی بود که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بزرگترین اهرم نهادینه کردن قدرت حاکمیت مطلقه فقاقتی یعنی قوانین حکومتی را به چالش کشید و با به چالش کشیدن قوانین حکومتی در استراتژی نافرمانی مدنی بود که رفته رفته استراتژی اصلاحات از درون جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد رنگ باخت و استراتژی اصلاحات از برون رژیم فقاقتی حاکم جایگزین آن شد، چراکه برای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد این حقیقت بزرگ روشن شده بود که توسط این قوانین و این مجریان قانون و این تمرکز قدرت و ثروت و معرفت در دست یک فرد کوچکترین امکان جهت کسب حقوق دموکراتیک اعم از حق اعتراض، حق انتقاد، حق اعتصاب، حق راهپیمایی، حق آزادی بیان، حق آزادی مطبوعات، حق آزادی قلم و... وجود نخواهد داشت و تنها راه نیل به حقوق دموکراتیک نافرمانی مدنی نسبت به تمامی این قوانین موجود می‌باشد که به صورت یک طرفه در خدمت منافع سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - معرفتی بالائی‌ها می‌باشد. شعار نافرمانی مدنی که توده‌های ما در عرصه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از روز ۲۳ خرداد از سر گرفتند، به معنای اعتراض به تمامی نهادهای حقوقی حافظ نظام تمرکز سیاست و معرفت و ثروت رژیم مطلقه فقاقتی حاکم می‌باشد، چراکه از نظر توده‌های ما قوانین موجود از قانون اساسی گرفته تا آئین نامه‌های اجرائی دولت همه در جهت استحکام این نظام نابرابر و دسپاتیزم تبعیض‌آمیز می‌باشد که با شعار و عمل نافرمانی مدنی فقط می‌توانیم به اصلاحات برونی آن بپردازیم و گرنه تکیه کردن بر جناح‌های درونی قدرت که در لوای این قوانین می‌خواهند به اصلاحات دموکراتیک این نظام دسپاتیزم بپردازند یک شوخی بزرگ تاریخی بیشتر خواهد بود و این خودآگاهی اجتماعی بزرگترین توانی بود که رژیم مطلقه فقاقتی حاکم در پروسه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد پرداخت کرد، چراکه آنچه تعریف اخلاق

۵. چرا که بخش اعظم قدرت که توسط دولت در سایه ولی الامر مطلقه فقیه اعمال می‌گردد حاکمیت مطلق او بر نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، معرفتی موازای دولت می‌باشد که خود آن‌ها صد دولت تشکیل می‌دهند که این‌ها عبارتند از: رهبری آستانه قدس رضوی و آستانه‌های دیگر امام زاده‌ها گرفته تا بنیادهای بی در پیکر امثال بنیاد مستضعفین، یا بنیاد شهید، بنیاد ۱۵ خرداد و... و تا کرسی‌های تبلیغاتی که از منابع و مداخلها و نمازهای جمعه و... گرفته تا حوزه‌ها و دارالتبلیغ یا شوراها تبلیغاتی که همگی در اختیار یک فردی است که خط قرمز نظام فقاقتی حاکم را تشکیل می‌دهد یعنی پاسخگوی هیچ نهادی و هیچ جریانی و قدرتی نمی‌باشد و هر کس هم که در کشور کوچکترین انتقاد و اشکال و ایرادی گرفت تحت لوای مفسد فی الارض و محارب با خدا و یاغی باید نابود شود.

خود حقیقت معصیت باشد خفی
همچو آن کر کو همی پنداشتست
او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام
بهر خود او آتشی افروختست
فاتقوا النار التي اوقدم
گفت پیغامبر به یک صاحب ربا
از برای چاره‌ی این خوف‌ها
کین نماز را میامیزای خدا
از قیاسی که بکرد آن کر گزین
خاصه‌ی خواجه قیاس حس دون
گوش حس تو به حرف ار در خورست

بس کدر کان را تو پنداری صفی
کو نکویی کرد و آن بر عکس جست
حق همسایه بجا آورده‌ام
در دل رنجور و خود را سوختست
انکم فی المعصیه ازدم
صل انک لم تصل یافتی
آمد اندر هر نمازی اهدنا
با نماز صالحین و اهل ربا
صحبت ده ساله باطل شد بدین
اندر آن وحیی که هست از حد فزون
دان که گوش غیبگیر تو کمرست

آنچنانکه مشاهده کردیم کر به جای اینکه بیاید در صحنه عیادت دیالوگ عملی خود را طراحی کند در پشت پرده‌های آهنین قدرت و فریب نشست و سناریوی برخورد با جنبش ۲۲ خرداد را تنظیم کرد، همان کاری که اعلیحضرت در سال ۵۷ با جنبش اجتماعی مردم ایران کرد، به جای اینکه بیاید در صحنه جنبش اجتماعی مردم واقعیت جنبش اجتماعی را درک کند در پشت پرده‌های آهنین قدرت به تحلیل جنبش اجتماعی سال ۵۷ پرداخت که حاصل آن شد که اعلام کرد این جنبش اجتماعی مردم ایران نیست که در حال اعتلا می‌باشد بلکه بالعکس، این عرب‌های عراق و فلسطین هستند که از مرزها وارد خاک کشور شده‌اند و مملکت را به آتش کشیده‌اند. طبیعی بود که وقتی که اعلیحضرت چنین تحلیلی از جنبش اجتماعی ۵۷ مردم ما می‌کرد راهی که برای او جهت برخورد با این قیام باقی می‌ماند جز اینکه به قلع و قمع و تار مار کردن آن بپردازد وجود نداشت و این همان کاری بود که اعلیحضرت در ۱۷ شهریور سال ۵۷ در میدان ژاله تهران کرد، یا کاری بود که اعلیحضرت در ۱۳ آبان ۵۷ در دانشگاه تهران کرد و قس علیهذا.

به هر حال رهبری مطلقه فقاهتی حاکم هم در رابطه با جنبش ۲۲ خرداد به همین تحلیل اعلیحضرتی سال ۵۷ چنگ زد و مانند آن کر به جای اینکه بیاید در صحنه تظاهرات چهار میلیون نفری خیابان آزادی دیالوگ خود را با جنبش ۲۲ خرداد تنظیم کند در پشت پرده آهنین قدرت و تزویر نشست و سناریوی سرکوب خود را تنظیم کرد، اینجا بود که راهی برایش باقی نمی‌ماند جز اینکه بگوید جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد یک جنبش تحریک شده برون مرزی می‌باشد و خودش و نظام مطلقه اتوکراتیک فقاهتی خود را فارغ از کوچکترین اشکال و انتقادی ببیند بلکه بالعکس این نظام مطلقه اتوکراتیک را دستگاهی ببیند که نمایندگان مجلس آنچنانکه مشکینی رئیس سابق خبرگان رهبری می‌گفت «به امضای مستقیم امام زمان رسیده است» و اطاعت از دستورات رئیس جمهور معلوم الحال آن را آنچنانکه جنتی و مصباح می‌گویند «اطاعت از خداست و آزادی و حقوق دموکراتیک در آن آنچنانکه احمدی نژاد می‌گوید صورت مطلق دارد» و قس علیهذا. طبیعی است که وقتی تحلیل ما از نظام اتوکراتیک مطلقه فقاهتی حاکم این شد راه برخورد با منتقدین این نظام همان می‌شود که گیلانی رئیس سابق دیوان عالی کشور قوه قضائیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در سال ۶۰ با حضور در تلویزیون رژیم در برابر چشم جهانیان اعلام کرد که «دادگاهی جهت محاکمه منتقدین رژیم نیاز نیست در همان خیابان که آن‌ها را دستگیر می‌کنید در همان جا پاسداران رژیم ولایت می‌توانند متهم را بدون هیچ دادگاهی اعدام کنند» و همین کار هم رژیم ولایت با جنبش ۲۲ خرداد کرد، با تمام تلاش و قدرت نظامی - پلیسی - تبلیغاتی و... به میدان آمد تا با تمامی ترفندهای تجربه شده اتوکرات‌های گذشته تاریخ این جنبش را نابود کند بی خبر از آنکه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد مانند جنبش ۱۸ تیر نیست، بلکه به قول مولانا اشغری است که با این ضربات سرکوب، فربه‌تر می‌شود و تا که چویش می‌زنی به می‌شود - او به ضرب چوب فربه

با جمع بندی و تحلیل فوق از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد راهی جز قلع و قمع و تار و مار، بگیر و ببند، شکنجه و اعتراف‌گیری‌های استالینی از زندانی‌های دربند برای خود باقی نگذاشت و با انتخاب این استراتژی تدافعی رژیم فقاهتی در برخورد با جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بود که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم آخرین تیر ترکش خود را به سمت خلق و توده‌های به پا خاسته ما رها کرد و آن آخرین تیر ترکش نظام، تکیه مطلق کردن رژیم مطلقه فقاهتی توسط بورژوازی میلیتاریستی سپاه - بسیج که یگان‌های امنیتی نیروهای انتظامی نیز با خود به یک می‌کشیدند بر سر نیزه، سرکوب، شکنجه، قلع و قمع، اعتراف‌گیری جهت ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود، طبیعی بود که اگر این سلاح در رابطه با جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ می‌توانست مفید به فایده باشد در رابطه با جنبش فراگیر و گسترده اجتماعی ۲۲ خرداد ایجاد حریقی در جنگل نفت آلود توده‌ها بود و به همین خاطر بود که استراتژی سرکوب و سرنیزه‌های رژیم مطلقه فقاهتی نسبت به جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد فونکسیون جز عمیق شدن روزافزون این جنبش به بار نیاورد. مولوی در دفتر اول مثنوی - صفحه ۱۷۱ از سطر دوم به بعد تحت داستان به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش داستان برخورد رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را با جنبش ۲۲ خرداد تبیین و تشریح می‌کند. آنچنانکه مولانا در این داستان مطرح می‌کند نظام مطلقه فقاهتی در برابر جنبش عظیم ۲۲ خرداد حالت آن کری را دارد که شنیده بود همسایه‌اش بیمار است، ولذا تصمیم به عیادت از آن بیمار می‌گیرد اما از آنجائیکه کر نمی‌توانست صدای مریض را بشنود در خانه خود تنها نشست و پیش خود بدون در نظر گرفتن کیس مخاطب که آن مریض باشد یک سناریو و دیالوگی جور کرد. خودش سوال‌ها را مطرح کرد و خودش هم پاسخ احتمالی مخاطب پیش‌بینی کرد و بعد از تنظیم این سناریو خیالی بود که به طرف منزل بیمار جهت عیادت حرکت می‌کند. حال ببینیم این کر با این سناریوی از پیش تعیین شده خود در منزل بیمار چه آشی برای خود می‌پزد و چه دسته گلی به آب می‌دهد:

آن کری را گفت افزون مایه‌ای
گفت با خود کر که با گوش گران
خاصه رنجور و ضعیف آواز شد
چون ببینم کان لبش جنبان شود
چون بگویم چونی‌ای محنت کشم
من بگویم شکر چه خوردی ابا
من بگویم صحنه نوشت کیست آن
من بگویم بس مبارک‌پاست او
پای او را آموذستیم ما
این جوابات قیاسی راست کرد
گفت چونی گفت مردم گفت شکر
کین چه شکرست او مگر با ما بدست
بعد از آن گفتش چه خوردی گفت زهر
بعد از آن گفت از طبیبان کیست او
گفت عزرائیل می‌آید برو
کر برون آمد بگفت او شادمان
گفت رنجور این عدو جان ماست
خاطر رنجور جوانان شد سقط
چون کسی که خورده باشد آش بد
کظم غیظ اینست آن را قی مکن
چون نبودش صبر می‌پسچید او
تا بریزم بر وی آنچه گفته بود
چون عیادت بهر دل آرامیست
تا ببیند دشمن خود را نزار
بس کسان کایشان ز طاعت گم‌رهند

که ترا رنجور شد همسایه‌ای
من چه دریام ز گفت آن جوان
لیک باید رفت آنجا نیست بد
من قیاسی گیرم آن را هم ز خود
او بخواهد گفت نیکم یا خوشم
او بگوید شمرتی یا ماش با
از طبیبان پیش تو گوید فلان
چونک او آمد شود کارت نکو
هر کجا شد می‌شود حاجت روا
پیش آن رنجور شد آن نیک‌مرد
شد ازین رنجور پر آزار و نکر
کر قیاسی کرد و آن کز آمدست
گفت نوشت باد افزون گشت قهر
که همی‌آید به چاره پیش تو
گفت پایش بس مبارک شاد شو
شکر کش کردم مراعات این زمان
ما ندانستیم کو کان جفاست
تا که پیغامش کند از هر نمط
می‌بشوراند دلش تا قی کند
تا بیایی در جزا شیرین سخن
کین سگ زن روسپی حیز کو
کان زمان شیر ضمیرم خفته بود
این عیادت نیست دشمن کامیست
تا بگردد خاطر زشتش قرار
دل به رضوان و ثواب آن دهند

فقاهتی وجود نخواهد داشت و این فقدان تحمل تضادها است که دائم رژیم فقهاتی را مواجه با انشعابات جدیدی می‌کند و بر همین پایه و مبنای بود که انتخابات ۲۲ خرداد باعث گردید تا تضادهای موجود بین جناح سه گانه قدرت مطلق گردد که حاصل این مطلق شدن علاوه بر اینکه باعث گردید تا تشکیلات میرحسین موسوی، تشکیلات روحانیون، تشکیلات مجمع مدرسین حوزه قم، تشکیلات مجاهدین انقلاب اسلامی، تشکیلات حزب مشارکت تحت رهبری محمد خاتمی، تشکیلات کارگزاران تحت رهبری خانواده هاشمی و... به صورت خصم برونی و نیروهای غیرخودی برای حاکمیت مطلقه مطرح گردد. حتی این مطلق شدن تضادها می‌رفت تا خود هاشمی رفسنجانی هم در بستر جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد رویاروی نظام و خامنه‌ای قرار دهد که با عقب نشینی هاشمی در برابر خامنه‌ای جهت حفظ دو کرسی قدرت تحت الحفظ خود (ریاست شورای مصلحت نظام و ریاست شورای خبرگان رهبری) موضوع تا اندازه‌ای به نفع رهبری خاتمه پیدا کرد.

تاوان‌های برونی که نظام فقهاتی در رابطه با سرکوب جنبش ۲۲ خرداد پرداخت کرد:

علاوه بر تاوان‌های درونی فوق رژیم فقهاتی تاوان‌های برونی هم در عرصه سرکوب قهرآمیز جنبش ۲۲ خرداد پرداخت کرده است که مشخص‌ترین نمودار این تاوان برونی صف آرائی جدید جهانی است که در قطعنامه شورای حکام آژانس جهت ارسال این قطعنامه از شورای حکام آژانس به شورای امنیت در روز جمعه مورخ ۸۸/۹/۶ صورت گرفت. در این قطعنامه که ماهیتی کاملاً ضد رژیم فقهاتی حاکم داشت ترکیب آرائی صورت گرفت که به وضوح صف آرائی جهانی بعد از سرکوب ۲۲ خرداد بر علیه رژیم فقهاتی به نمایش می‌گذارد:

۱ - کشورهای ترکیه، برزیل، افغانستان، پاکستان، آفریقای جنوبی و مصر با دادن رای ممتنع به قطعنامه فوق شورای حکام آژانس، عدم آمادگی خود را برای دفاع از حق هسته‌ای نظام فقهاتی حاکم ایران اعلام کردند.

۲ - سه کشور مالزی و کوبا و ونزوئلا فقط از حق هسته‌ای حاکمیت فقهاتی دفاع کردند.

۳ - ۲۵ کشور دیگر عضو شورای حکام آژانس که بیش از ۷۰٪ اعضای شورای حکام آژانس تشکیل می‌دهند و در میان آن‌ها روسیه و چین و هند نیز قرار دارند، به همراه ۲۲ کشور دیگر که در میان آن‌ها آمریکا و همه اعضای اروپائی و آفریقائی شورای حکام وجود داشتند، ضمن محکوم کردن پنهان کاری حاکمیت فقهاتی در مورد غنی سازی اورانیوم فردوی قم با دادن رای مثبت خود به قطعنامه فوق حق استفاده هسته‌ای رژیم فقهاتی را نفی کردند. البته در این قطعنامه آنچه مهم‌تر از موضوع قطعنامه بود صف آرائی جهانی در برابر نظام فقهاتی در کادر ترکیب آراء عطفنامه بود که موقعیت روزافزون انزوای رژیم فقهاتی را در جامعه جهانی از بعد از سرکوب قهرآمیز جنبش ۲۲ خرداد به نمایش می‌گذاشت و این صف آرائی تاوان برونی بود که رژیم فقهاتی در رابطه با سرکوب جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد پرداخت می‌کند.

پایان

می‌شود. این بود قصه روز بروز عمیق‌تر شدن و فراگیرتر شدن داستان جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و حاصل این کنش و واکنش جنبش ۲۲ خرداد و رژیم فقهاتی بود که باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آخرین واکنش خود نسبت به جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بعد از آن همه جنایت و سفاکی گری که کرده بود مجبور به خودزنی‌های انتحاری گردد تا شاید بتواند توسط آن خودزنی‌ها آب رفته را به جوی باز گرداند که نمونه‌های این خودزنی‌های انتحاری رژیم فقهاتی بمباران پارازیت بر سیگنال‌های رادیویی و تلویزیونی خارجی، یا فیلتر کردن سایت‌های اینترنتی، یا گسترش سانسور بر روزنامه‌ها و کتاب‌ها و فیلم‌ها و تئاترها و... می‌باشد تا توسط آن بتواند زمینه شستشوی مغزی توده‌ها را بیشتر فراهم کند.

۵ - **مطلق شدن تضادهای درونی بین جناح‌های قدرت:** یکی دیگر از تاوان‌هایی که رژیم فقهاتی در ازای سرکوب قهرآمیز جنبش ۲۲ خرداد تاکنون پرداخت کرده است مطلق شدن تضادهای بین جریانی جناح‌های قدرت حاکم می‌باشد که این امر خود به خود باعث برونی شدن تضادهای درون حاکمیت نیز می‌گردد. توضیح آنکه از آنجائیکه بافت ساختاری نظام حاکمیت مطلقه فقهاتی یک دیسپلین دینامیسم بردار نیست تا توسط آن دینامیسم رهبری فقهاتی بتواند تضادهای درونی نظام را در یک روند رو به اعتلا حل نماید و خود تضادهای درون حاکمیت بستر اعتلای نظام فقهاتی بسازد، در نتیجه عدم دینامیسم دار بودن ساختار حاکمیت تاکنون باعث گردیده است تا هر گونه تضادی که در درون نظام بین جناح‌های قدرت بر سر تقسیم باز تقسیم قدرت بوجود می‌آید فوراً به خاطر اینکه شیوه برخورد رهبری با این تضادها مانند شیوه برخورد با جنبش‌های اجتماعی شیوه سرکوب می‌باشد در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا تضادهای درونی جناح‌های قدرت مطلق گردد که حاصل این مطلق شدن تضادهای درونی عامل آن می‌شود که جناح مغلوب می‌به صورت انشعاب و فراکسیون از نظام خارج شود و رژیم را در یک موضع سکتاریستی به تحلیل بکشاند. البته این امر در طول عمر سی ساله رژیم فقهاتی ادامه داشته است و باعث ریزش سرسام آور نیروهای رژیم از آغاز تاکنون شده است که تحت لوای گوناگون از آغاز تاکنون با رژیم فقهاتی مبارزه کرده و می‌کنند که برای نمونه می‌توانیم به ریزش یا برونی شدن:

۱ - دولت بازرگان؛

۲ - تشکیلات بنی صدر؛

۳ - تشکیلات تحکیم وحدت؛

۴ - تشکیلات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛

۵ - تشکیلات منتظری؛

۶ - تشکیلات کیهان فرهنگی و شورای انقلاب فرهنگی عبدالکریم سروش؛

۷ - تشکیلات حزب مشارکت خاتمی؛

۸ - تشکیلات میر حسین موسوی؛

۹ - تشکیلات کربوبی و حزب اعتماد؛

۱۰ - تشکیلات دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال کردند؛

۱۱ - تشکیلات روحانیون مبارز به رهبری موسوی خوئی‌ها و غیره اشاره کنیم.

که پیدایش همه این فراکسیون‌های برونی ریشه در همان اصل علمی دارد که بر پایه عدم وجود دینامیسم در نظام مطلق فقهاتی امکان تحمل و پذیرش تضاد به هیچ وجه و در هیچ شرایطی برای رهبری مطلقه

اراده‌گرانی گردیم و از رئالیست اجتماعی فاصله بگیریم و مانند دهه چهل و پنجاه جنبش ایران به ورطه چریک‌گرانی بیافتیم؟ و شعار چریک یک حزب است سر دهیم؟

و یا با طرح جمع روشنفکری خود بنام ارتش خلقی در غیبت توده‌ها بکوشیم تا بنام او و به جای او شعار سرنگونی و کسب قدرت سر دهیم؟ و شعار جایگزین کردن آوانگارد به جای طبقه سر دهیم؟

آیا در عرصه تکوین تئوری تشکیل حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین ایران، نشر مستضعفین با تکیه تقدم زمانی بر سوبژکتیو بالفعل جامعه زمینه رهبری مدام جنبش دانشجویی بر جنبش کارگری فراهم نمی‌کند؟

آیا تکیه تقدم زمانی بر سوبژکتیو بالفعل جامعه در پروسه تکوین حزب مستضعفین ایران توسط نشر مستضعفین باعث نمی‌شود تا مانند گذشته ما را دچار رشد کمی و بادکنکی که عامل اصلی بحران تشکیلاتی می‌باشد، بکند؟

آیا تکیه اولیه نشر مستضعفین بر سوبژکتیو بالفعل جامعه در تکوین پروسه حزب مستضعفین ایران باعث نمی‌شود تا عمل‌گرایی و پراگماتیسم در حزب جانشین پراکسیس اجتماعی سازمان‌گرایانه حزبی بشود؟

آیا تکیه بر قشر گسترده تحصیل کرده ایران توسط نشر مستضعفین در پروسه تکوین حزب مستضعفین ایران باعث نمی‌شود تا ذهنیت زندگی و ایده آلیسم و فلسفه‌گرایی یا عرفان‌گرایی مجرد حاکم بر شاخص‌های اعتلای حزبی مانند گذشته بشود؟

آیا تکیه بر پیشگام سوبژکتیو اجتماعی توسط نشر مستضعفین ارگان عقیدتی سیاسی حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین ایران باعث نمی‌شود که مضمون و محتوا و سمت و سوی تئوری‌های عام و خاص و مشخص نشر مستضعفین به سمت فکر برای فکر و ذهنیت برای ذهنیت و ایده برای ایده و... برود که حاصل آن مجرد اندیشی و عام‌نگری و کلی‌گویی و... های تئوریک خواهد بود؟

آیا بهتر نبود که نشر مستضعفین به جای تکیه بر محوری دو مرحله‌ای فعلی خود که عبارت است از:

الف - ایجاد خودآگاهی اعتقادی - سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و... در سوبژکتیو جامعه.

ب - انتقال و ریزش این خودآگاهی اعتقادی - طبقاتی - اجتماعی - سیاسی و... از سوبژکتیو جامعه به ابژکتیو طبقاتی جامعه که همان طبقه زحمت کش می‌باشد پروسه تکوین حزب با تکیه اولیه تکوینی بر ابژکتیو جامعه بر عکس ترسیم می‌کرد؟

تا مانند گذشته به علت ضعف کار اکثری‌های طبقاتی سوبژکتیو جامعه ما در کانتکس مجرد ذهن‌گرایانه فراطبقاتی و روشنفکرانه باقی نمانیم؟

آیا تکیه اولیه بر سوبژکتیو جامعه و اولویت دادن بر پیشگام و جنبش‌های قشر متوسط جامعه باعث نمی‌شود تا در عرصه اندیشه و متدولوژی به ورطه منطق صوری یا منطق دکارتی بیافتیم؟

که برپایه تقدم ذهن بر عین و سوبژکتیو بر ابژکتیو و مجرد بر مشخص و کلی بر کنکرت و بودن بر شدن و آخرت بر دنیا و جبر بر اختیار و آسمان بر زمین و عام بر خاص و فرد بر جامعه و ایده بر رئال و اندیشه بر عمل و انتلکتول بر طبقه و فلسفه بر علم و انسان بر تاریخ و پراگماتیسم بر پراکسیس و روح بر ماده و برون بر درون و ماهیت بر وجود و قضاء بر قدر و کنش‌های فردی بر ساختارهای اجتماعی و روانشناسی بر جامعه‌شناسی و اندیویدالیسم فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر کلکتیویسم فلسفی و سیاسی و اخلاقی و لیبرالیسم معرفتی و اقتصادی و اخلاقی و سیاسی بر سوسیالیسم معرفتی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی استوار می‌باشد؟

و باعث دوری از منطق دیالکتیک گردد؟

آیا تکیه اولیه در تکوین حزب سازمان‌گرای مستضعفین ایران به جای ابژکتیو طبقاتی (که همان طبقه زحمت کش اقتصادی - طبقاتی جامعه ایران می‌باشد) بر پیشگام مستضعفین ایران (که همان سوبژکتیو فعال اجتماعی جامعه ایران می‌باشد که مادیت آن در جنبش دانشجویی، جنبش جوانان، جنبش دانش‌آموزی، جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش‌های نویسندگان و شاعران و روشنفکران و تحصیل کرده‌های ایران و... می‌باشد) باعث نمی‌شود که حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین ایران، آنچنانکه در تاریخ صد ساله گذشته، جنبش تحزب‌گرایی ایران دیدیم رهبری حزب تحت خواسته‌های اکثریت بدنه و قاعده حزب قرار گرفته و فقط نمایندگی سیاسی قشر گسترده خرده بورژوازی شهری جامعه ایران در لایه‌های مختلف شهری که شامل خرده بورژوازی مرفه، نیمه مرفه و غیر مرفه یا حاشیه تولید در سه عرصه تولید و توزیع و خدمات اقتصادی - طبقاتی می‌باشد، مدیریت کند؟ و با این انحراف سیاسی - طبقاتی علاوه بر اینکه زمینه رهبری قشر متوسط و غیر پایدار شهری بر طبقه زحمت کش فراهم کند باعث پاسیف‌گرایی سیاسی، طبقاتی، اجتماعی طبقه زحمت کش ایران بشود و با این انحراف عملی - تئوریک - آنچنانکه تمامی جنبش‌ها و انقلابات و نهضت‌های یکصد ساله گذشته سیاسی - طبقاتی تاریخ جنبش کشور ما را به انحراف کشانیده است -، این بار باعث شکست و انحراف و رکود جنبش طبقاتی، سیاسی، اجتماعی ایران بشوند؟ بطوریکه فونکسیون رهبری قشر متوسط شهرنشین ما بر جنبش‌ها و انقلابات و نهضت‌های گذشته بر طبقه زحمت کش ما، آن شده است که شعار سیاسی طبقه زحمت کش ما با طلانی کردن گذشته در انتقاد به حال تاریخی این بشود که «سال به سال دریغ از پارسال»؟

البته این واقعیت در تاریخ جنبش سیاسی تحزب‌گرایی کشورمان در یکصد ساله گذشته در تمامی مؤلفه‌های جنبش ایران اعم از مؤلفه چپ جنبش و یا مؤلفه ملی جنبش و همچنین مؤلفه مذهبی جنبش، از مشروطیت تا کنون مشهود بوده است و دلیلش آن بوده است که قشر سوبژکتیو هرم طبقاتی جامعه ایران که همان قشر متوسط شهرنشین ایران می‌باشد در عرض این یکصد سال گذشته جنبش ایران و به لحاظ کمی غیر قابل قیاس با طبقه زحمت کش می‌باشد در غیبت طبقه ابژکتیو اجتماعی که همان طبقه زحمت کش اقتصادی ایران می‌باشد رهبری تمامی انقلاب‌ها یا نهضت‌ها یا جنبش‌های و... گذشته تاریخی ایران را به عهده بگیرد و با چپ روی‌های بی حساب و کتاب در عرصه شورش‌گری و چریک‌گرایی و اعلام شعارهای زود رس سرنگونی و طرح یک طرفه آنتاگونیست و یا با راست روی‌های بی مورد و تسلیم طلبی‌های سیاسی و اراده‌گرایی‌های غیر واقعی که حاصلش آرزوی طی کردن ره صد ساله در یک روز برای جنبش ایران می‌باشد زمینه سکناریسم خود را از طبقه فراهم سازد و به همین دلیل اگرچه در آغاز شروع جنبش، چپ‌ترین شعار قهرآمیز و آنتاگونیستی سر می‌دهد و جز به سرنگونی توسط لوله تفنگ به هیچ چیز دیگر رضایت نمی‌دهد ولی به موازات پیچیده شدن و درازمدت شدن مبارزه تن به تسلیم داده و راه پاسیفیسم و عافیت طلبی را انتخاب کرده و می‌کوشد تا تسلیم طلبی خود را در این مرحله بر تمامی جامعه و طبقه تنوریزه و دیکنه نماید که البته همه این خصیصه‌ها و کاراکترهای قشر متوسط شهرنشین ایران از ماهیت خواستگاه طبقاتی این قشر متوسط بر می‌خیزد؛ و همین عامل باعث گردیده است تا زمینه انحراف و شکست تمامی انقلاب‌ها و نهضت‌ها و جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و طبقاتی یکصد ساله گذشته ایران را فراهم سازد.

آیا تکیه اولیه استراتژی و تاکتیک محوری بر سوبژکتیو بالفعل جامعه باعث نمی‌شود که در عرصه پراکسیس اجتماعی ما اسیر ولانتاریسم یا

که بر پایه تقدم شدن بر بودن و تاریخ بر انسان و انسان مشخص بر انسان مجرد و عام و کلی و پراکسیس بر پراگماتیسم و دنیا بر آخرت و عین بر ذهن و بدن بر روح و وجود بر ماهیت و جامعه بر فرد و تاریخ بر جامعه و درون بر برون و زیر بنا بر روبنا و عمل بر شناخت و ابژکتیو بر سوژکتیو استوار است؟

پاسخ: برای پاسخ به سوال فرجه فوق مقتدما باید به این نکته توجه داشته باشید که هرگز نباید در رابطه با آنالیز مسائل اجتماعی - انسانی تنها بر منطق علمی صرف تکیه کنیم. چرا که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید در عرصه طبیعت با منطق علمی پاسخ علمی به مسائل دادن، متدولوژی صحیح و علمی می‌باشد اما در عرصه اجتماعی - انسانی تنها با عصای خشک منطق علمی اگر بخواهیم به همه مسائل انسانی - اجتماعی پاسخ بدهیم بی منطق‌ترین متدولوژی بررسی می‌باشد چرا که در عرصه روابط اجتماعی به خاطر اینکه بی نهایت روابط اجتماعی، به صورت متقابل بر پایه تاثیر دیالکتیکی در شکل گیری یک واقعیت اجتماعی و سیاسی دخالت می‌کنند از آنجائیکه شناخت این بی نهایت روابط دیالکتیکی موثر در تکوین و تشکیل یک پدیده اجتماعی برای انسان ممکن نیست، لذا به علت پیچیدگی مسائل انسانی - اجتماعی برای شناخت آنها به جای تکیه کردن بر منطق خشک علمی باید تنها در بستر یک پراکسیس اجتماعی آن پدیده اجتماعی را بشناسیم البته واضح است که برحسب نوع مشخص روابط اجتماعی نوع خاصی از پراکسیس اجتماعی جهت شناخت آن جامعه وجود خواهد داشت و هر گز یک پراکسیس عام برای شناخت همه جوامع بشری وجود ندارد و راستی اگر کسی به چنین فلسفه ای معتقد باشد که یک پراکسیس عام برای شناخت همه جوامع بشری وجود دارد اینچنین کسی به ورطه پراگماتیسم یا فلسفه ویلیام جیمز آمریکایی در غلطیده خواهد شد که تنها در بستر تفسیر جامعه دارای ارزش می‌باشد ولی در بستر تغییر جامعه فونکسیون و کاربردی نخواهد داشت. بهر حال خوب به یاد داریم آنجائیکه معلم کبیرمان شریعتی در پاسخ به این سوال که چرا پیش بینی مارکس در رابطه با منحنی وقوع انقلاب سوسیالیستی و پرولتری در اروپا (که بر پایه شکل گیری انقلابات اول در آلمان و بعد در انگلیس و بعد فرانسه و کشورهای صنعتی اروپا و بعد آمریکا و در آخر در روسیه) شکل واقعیت یافته این پیش بینی مارکس صورتی کاملا عکس منحنی مارکس بود زیرا ابتدا در روسیه این انقلاب به وقوع پیوست و در نهایت در زمانیکه مارکسیست‌ها منتظر انقلاب سوسیالیستی در آلمان بودند در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ یک مرتبه غول فاشیسم بوجود آمد که تمام دنیا را و از جمله خود روسیه انقلاب پرولتری کرده به حلقوم آتش خود کشید. شریعتی در پاسخ به این سوال می‌گوید پیش بینی مارکس به لحاظ علمی درست بود اما آنچه مارکس در متدولوژی علمی ترسیم منحنی انقلابات پرولتری در نظر نگرفته بود و همین موضوع باعث گردید تا پیش بینی مارکس صورتی کاملا عکس آنچه او مطرح کرده بود تحقق عینی پیدا کند در نظر نگرفتن جایگاه انسانی مسائل اجتماعی است که باعث می‌گردد تا با ایجاد علل نوبنی در کنار علت‌های قبلی پدیده را به نفع خود تغییر دهد یعنی آنچنانکه تئوری علیم مارکس باعث انگیزه و هدایت طبقه پرولتاریای صنعتی اروپا و آمریکا می‌شد باعث رهنمودهائی برای طبقه ضد انقلابی بورژوازی اروپا نیز می‌گشت و آن‌ها سعی می‌کردند با هدایت یابی از این تئوری علمی به صورت پاتکی بر علیه خود این تئوری استفاده کنند که البته این موضوع شریعتی، در تئوری به سر عقل آمدن سرمایه داری مطرح کرده است در رابطه با پاسخ به سوال فوق هم اولا باید به عنوان پیش فرض به این اصول معتقد باشیم که:

۱ - هر جامعه ای دارای یک پراکسیس کنکرت و مشخص می‌باشد که تنها در بستر آن پراکسیس است که مسائل آن جامعه قابل شناخت می‌باشد.

۲ - آنچنانکه پراکسیس هر جامعه ای صورت مشخص دارد در نتیجه قانونمندی حرکت هر جامعه ای نیز صورتی مشخص دارد و هرگز یک قانون عام کلی حاکم بر همه جوامع بشری نمی‌باشد که با شناخت آن

بتوانیم همه جوامع بشری را بشناسیم.

۳ - متدولوژی شناخت قانونمندی آن جوامع در بستر پراکسیس مشخص آن جوامع بر پایه دیالکتیک می‌باشد.

۴ - اگرچه در رابطه با مؤلفه پراکسیس هر جامعه ای دارای پراکسیس خاص متعلق به خود می‌باشد اما در عرصه متدولوژی شناخت آن پراکسیس، متدولوژی دیالکتیک دارای شکل عام می‌باشد و نیاز به شناخت دیالکتیک مشخص نیستیم.

یعنی آنچنانکه مثلا ما می‌توانیم بر پایه منطق ارسطویی که ۲۶ قرن است که در شکل منطق صوری بر اندیشه بشر حکومت می‌کند و بشریت را در ورطه سکون و رکود خویش قرار داده است در عرصه متدولوژی دیالکتیک هم ما می‌توانیم توسط همان روش و متدولوژی دیالکتیکی که جامعه غرب را مورد شناسائی قرار دادند و فرمول بندی حاکم بر آن کشف کردند فرمول و قانونمندی جوامع شرقی هم در بستر پراکسیس کنکرت شرقی مورد شناسائی قرار دهیم ثانيا در رابطه با تاریخ جامعه ایران علاوه بر اینکه باید به این اصل قائل شویم که فرمولبندی حاکم بر حرکت تاریخی ایران نسبت به فرمولبندی حاکم بر تاریخ غرب حالتی خاص دارد و این موضوعی اصلی بود که خود مارکس نیز به آن پی برده بود و در شیوه تولید آسیائی به آن اذعان می‌کند. در خصوص فرمولبندی حاکم بر جامعه ایران هم این قانون حکمفرما می‌باشد یعنی هر گز بر مبنای یک قانون عام جامعه شناسی که صدق آن در جامعه مثلا غربی تحقق پیدا کرده است نمی‌توانیم صحت آن در جامعه ایرانی هم انتظار داشته باشیم مثلا اگر جامعه پرولتری اروپا به خاطر خود ویژگی‌های تاریخی - اقتصادی توانسته است در غرب به آنچنان درجه ای از آگاهی طبقاتی و فشرده‌گی طبقاتی رسیده باشد که بتواند حتی طبقه متوسط اروپا را رهبری بکند در جامعه ما نمی‌توانیم این قاعده را تعمیم بدهیم زیرا به خاطر اینکه بورژوازی تولیدی و صنعتی ما نتوانست مانند بورژوازی تولیدی اروپا از دل بورژوازی تجاری بیرون بیاید یعنی بر پایه سر ریز شدن سرمایه تجاری از ظرف تجاری به ظرف تولیدی و صنعتی سرمایه بورژوازی صنعتی و کاپیتالیسم شکل گیرد بلکه بالعکس بورژوازی صنعتی ما مستقیم با تعویض لباسش توسط سرمایه درباری از دل زمینداری بوجود آمد و همراه با به شهر آمدن زمیندار روستائی تمامی خصلت‌های روستائی خود را که همان اخلاق و خصلت‌های زمینداری بود با خود به شهر آورد که در همین رابطه سیر استحاله و تکوین پرولتاریای صنعتی ما هم با سیر استحاله و تکوین پرولتاریای غرب متفاوت بود. چرا که پرولتاریای صنعتی اروپا همان کارگران خرده پای شهری بودند که در کادر منو فاکتورها و بورژوازی تجاری فراگیر اروپا پرورش یافته بودند و لذا با فرهنگ شهرنشینی که خود محصول بورژوازی بود آشنا بودند و به موازات آن رشد می‌کردند. اما پرولتاریای صنعتی ما باز همان دهقان روستائی بود که پس از اینکه مناسبات زمینداری در روستا متلاشی شد و آلترناتیو مناسب‌تری جانشین او نشد با شکست تولید در روستا و با به گل نشستن زندگی روستائی، دهقان روستا هم به‌مراه خان خود با رها کردن روستا و زمین و ابزار مستقیم به کارخانه‌های تازه تاسیس شده ارباب توسط سرمایه‌های دربار رفت و در آنجا با فروش نیروی کار خود به کارخانه دار که همان زمین دار و خان حاکم بر او بود و زندگی بخور و نمیر شهری خود را شکل داد. طبیعی است که با چنین استحاله ای در عرصه مناسبات آنچنانکه ما نباید آن انتظاری که از بورژوازی صنعتی اروپا داشته باشیم از بورژوازی تازه بدوران رسیده و بی ریشه و بی بوته ایران داشته باشیم زیرا این بورژوازی تازه بدوران رسیده و پست ایران هیچ‌گاه مانند بورژوازی اروپا که در مرحله نفی فئودالیسم اروپا دارای ماهیتی انقلابی بوده است و انقلاب کبیر فرانسه با آن عظمت ساخته است این بورژوازی صنعتی ایران مانند بورژوازی تجاری ایران هیچ‌گاه در تاریخ جامعه ما نقش انقلابی نداشته است و همیشه مانند زالونی که از روستا به شهر آورده باشند بر بدن پرولتر ایرانی چسبیده است و تنها بلد

که نشر مستضعفین معتقد است که در شرایط فعلی تاریخی، طبقه کارگر تنها توسط سر پل انتقال نیروی پیشگام است که حزب می‌تواند فعالیت خود را در خدمت اعتلای سوبرکتیو - ابژکتیو طبقه کارگر قرار دهد.

پیش بسوی آموزش - برنامه دهی و سازماندهی طبقه کارگر ایران

پیش بسوی انتقال آگاهی طبقاتی در عرصه پراکسیس اجتماعی - طبقاتی - سیاسی به طبقه کارگر ایران

پیش بسوی انتقال نمایندگی سیاسی طبقه کارگر ایران بدست خود طبقه کارگر ایران

پیش بسوی افزایش فشرده‌گی طبقاتی طبقه کارگر ایران بر پایه پیوند نشر مستضعفین ارگان عقیدتی حزب مستضعفین ایران با طبقه زحمت کشان ایران

زنده باد مبارزات خستگی ناپذیر طبقه کارگر ایران بر علیه بورژوازی افسار گسیخته و پست ایران

پایان

بقیه از صفحه ۲۱

۴ - با عنایت به اینکه سوره بعد از آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل نازل شده است، لذا محمد در آن آیات عظمت و سختی‌های رسالتش را درک می‌کند که مشروح جهت‌گیری دوگانه رسالتش در عرصه اجتماعی و خودسازی فردی در تفسیر دو سوره مدثر و مزمل مطرح کردیم.

۵ - از مضمون آیات بر می‌آید که مهم‌ترین اضطراب محمد احساس تنهایی و به خود واگذار شدن از طرف پروردگار بود.

۶ - دلیل اینکه چنین احساسی به محمد دست داده بود، این بود که در مدت زمان اندک پس از بعثت جهت شروع رسالتش پیوسته دنبال دیگران و دیگری بود تا رسالتش را آغاز کند، در صورتی که آنچنانکه در تفسیر سوره مزمل گفته شد شرط پایداری حرکت و رسالت بر رهبر و پیشواز تکیه بر خود است، با خودسازی و تا زمانی که مدیر و رهبر استقلال نفس در رهبری و مدیریت نداشته باشد آن حرکت به شکست منتهی می‌شود.

۷ - پس محتوای این دو سوره الضحی و انشراح ادامه سوره مزمل است، نه سوره مدثر. چراکه در سوره مدثر رسالت اجتماعی حرکت محمد مشخص گردید و برای انجام تمهیدات آن رسالت اجتماعی اعلام شده در سوره مدثر بود که سوره مزمل نازل گردید و موضوع سوره مزمل خودسازی محمد جهت آماده کردن خود برای رسالت اجتماعی بود و نزول این دو سوره بلافاصله بعد از سوره مزمل نشان می‌دهد که برنامه‌های اعلام شده برای خودسازی محمد در سوره مزمل کامل نبوده و روح محمد هنوز نیازمند به بازسازی و تقویت انرژی دارد.

۸ - اگرچه موضوع هر سه سوره مزمل و الضحی و انشراح مشترک می‌باشد و آن خودسازی شخص محمد می‌باشد، ولی محتوای برنامه خودسازی در سه سوره متفاوت می‌باشد. در سوره مزمل آنچنانکه گذشت برنامه خودسازی بر دو پایه عبادت و مبارزه قرار داشت، البته عبادت محمد با ما تفاوت داشت، قرآن موضوع عبادت محمد در سوره مزمل دعا و نماز و... اعلام نمی‌کند، بلکه تنها به ذکر خواندن قرآن به صورت شمرده نه تند در نیمه شب بسنده می‌کند و آن را برای اعتلای نفسانی محمد بسنده می‌داند. دعا و نماز بعد از اعتلای محمد از محمد ریزش کرد، محمد با دعا و نماز به مقام محمدی نرسید، بلکه با مراقبه و تخلیه و تحلیه و تفکر در وجود، به آن مقام رسید و پس از بعثت هم خدای محمد باز تنها نسخه قرآن شده قرآن در دل شب برای محمد تجویز می‌کند.

۹ - برنامه خودسازی در سوره الضحی عبارت است:

الف - ایجاد خوشبینی و امید در محمد به آینده

ب - ایجاد اعتماد در محمد به نزول وحی در بستر پراتیک رسالتش

ج - بازنگری محمد به گذشته‌اش جهت بازشناسی خودش و بازسازی «من» حقیقی‌اش در بستر نجات از خودهای کاذبی که وجود «من» حقیقی او را محاصره کرده بود.

ادامه دارد

شده است که آنچنانکه از این بدن در روستا خون می‌مکید در شهر هم خون او را بمکد.

در رابطه با پرولتاریای صنعتی هم این موضوع حاکم بود یعنی پرولتاریای صنعتی ما هم برعکس پرولتاریای صنعتی اروپا در اثر یک پروسه تولید شهری پایش به کارخانه باز نشده است تا بتواند با کوله بار فرهنگ تولید یا تجارت شهری به کارخانه بیاید و در آنجا این فرهنگ تولیدی - شهری او بتواند زمینه رشد پیدا کند و خود به صورت نیروئی برای خود وارد پراکسیس اجتماعی - اقتصادی جامعه خودش بشود البته هم پیمانان طبیعی پرولتاریای شهری یعنی کارگران خدماتی و تجاری هم دارای خواستگاه طبقاتی مشترکی با پرولتاریای صنعتی ایران می‌باشد که این خواستگاه یا مستقیماً از روستا برخاسته و به شهر آمده و به کارگری مشغول شده است یا اینکه از حاشیه تولید شهری که به لحاظ خواستگاهی هم همین حاشیه تولید شهری نیز دارای خواستگاه روستائی می‌باشد و مانند طبقه پرولتاریای صنعتی ایران با همان خصلت و خصوصیات‌های فرهنگ زمینداری به شهر آمده است و به خاطر اینکه بستر تولیدی جهت استحاله این خصلت و خصوصیات فرهنگی پیدا نکرده است لذا به همین شکل آماس کرده به فرهنگ کارگر خدمات و تجارت شهری منتقل گردیده است در نتیجه این بیماری است که طبقه زحمت کش ما را برعکس طبقه کارگر اروپائی که به علت آگاهی طبقاتی و فشرده‌گی طبقاتی توانسته است به طبقه ای برای خود بدل نماید و پتانسیل مدیریت نمایندگی سیاسی طبقه خود به خود طبقه ببخشد. این طبقه در ایران هنوز به علت آن ره آوردهای روستائی نتوانسته است مانند طبقه کارگر اروپائی به طبقه ای برای خود بدل گردد تا نمایندگی و تشکیلات رهبری کننده طبقه خود را در عرصه فرایند اجتماعی - سیاسی خود بدست گیرد در همین راستا است که طبقه کارگر ایران در هیچ مرحله تاریخی جنبش ایران هنوز نتوانسته رهبری جنبش سیاسی - اجتماعی جامعه ایران را در دست بگیرد و خود نمایندگی سیاسی طبقه خود در مرحله سیاسی - اجتماعی مبارزه به عهده داشته باشد بلکه بالعکس، در هر مرحله از جنبش اجتماعی - سیاسی که طبقه کارگر ما با تمام پتانسیل درونی خود وارد جنبش اجتماعی - سیاسی کشورمان شده است نمایندگی سیاسی - طبقاتی‌اش در دست غیر طبقه خود بوده است که این موضوع باعث گردید که طبقه کارگر ایران همیشه به صورت اهرم فشار در دست جناحی از قدرتهای حاکم بر علیه رقیب خود بشود و همین که جنگ قدرت آن‌ها پایان یافت توسط همان قدرتی که طبقه کارگر ایران او را بر شانه خود نشانده و بر کرسی قدرت سوار کرده است سرکوب می‌گردد که داستان ۱۷ شهریور ۵۷ و ورود طبقه کارگر ایران به رهبری کارگران صنعت نفت در ۱۸ شهریور ۵۷ به عرصه پروسه سیاسی جامعه و بالاخره سرنگون شدن حکومت شاه توسط ورود کارگران ایران به عرصه مبارزه با شاه و پیروزی رژیم فقاقت در ۲۲ بهمن ۵۷ و سرکوب جنبش کارگری بدست مبارک رژیم فقاقتی بیانگر این سناریوی دائماً در حال تکرار طبقه کارگر ایران می‌باشد.

در این رابطه است که نشر مستضعفین اگر چه در راستای جامعه آرمانی خود در بستر تئوری عام خود معتقد به رهبری طبقه زحمتکش و تولید کننده می‌باشد اما در عرصه تئوری خاص و تبیین استراتژی خود و تاکتیک محوری خود نمی‌تواند در شرایط فعلی بدون واسطه گی پیشگام، اصلاً با طبقه زحمت کش ایران رابطه برقرار کند تا در عرصه این رابطه شرایط رشد آگاهی طبقاتی و سازماندهی و تشکیل حزب سیاسی این طبقه بر پایه سه شعار همیشگی خود یعنی آموزش - برنامه - سازماندهی که توانائی نمایندگی سیاسی طبقه را داشته باشد فراهم کند علاوه بر این موضوع نشر مستضعفین بر پایه این تحلیل خود از طبقه کارگر ایران است که معتقد است، اگر تازه اقدام به چنین کاری هم در این شرایط تاریخی بکند با توجه به گستردگی طبقه واسطه و عدم ظرفیت طبقه متوسط نسبت به پذیرش رهبری طبقه کارگر این موضوع باعث سکتاریسم خود طبقه کارگر می‌گردد لذا بر پایه این دیدگاه است

ما و نشر مستضعفین

بخش دوم

تبیین ضرورت تاریخی نشر مستضعفین در دهه ۵۰
پس از بسته شدن ارشاد

تفاوت فونکسیون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با فونکسیون ۱۵ خرداد ۴۲
به لحاظ اجتماعی - سیاسی - طبقاتی (در تاریخ جنبش صد ساله اخیر
ایران)

یکی از سوال‌های کلیدی و استراتژیکی که تاکنون در عرصه تاریخ صد ساله جنبش ایران نه مطرح شده و نه پاسخ داده شده است، همین سوال فوق می‌باشد و با توجه به اینکه - هم کودتای ۲۸ مرداد و هم سرکوب جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد - هر دو به لحاظ مکانیزم - سرکوبی قهرآمیز - داشته است، و هر دو سرکوب در تاریخ صد ساله جنبش ایران و در فاصله زمانی ده ساله انجام گرفته است، و هر دو سرکوب قهرآمیز توسط یک رژیم و یک نظام صورت گرفته است و هر دو سرکوب، هم از نظر حمایت بین‌المللی و با پشتیبانی قدرت امپریالیستی پیروز از؛ جنگ بین‌الملل و تازه به عرصه تقسیم و باز تقسیم بازار جهانی آمده، آمریکا بوده است. اما چرا فونکسیون عملی که کودتای ۲۸ مرداد در جنبش ایران، کاملاً با فونکسیون که سرکوب ۱۵ خرداد در مؤلفه‌های مختلف جنبش ایران به جا گذاشت متفاوت بوده است؟ البته به این سوال کلیدی در اینجا بعداً پاسخ خواهیم داد، و خواهید دید که از نظر ما پاسخ به سوال فوق، تبیین کننده ضرورت تاریخی تکوین کلیه حرکت‌هایی اعم از؛ حرکت‌های چریکی و یا حزبی و از جمله خود نشر مستضعفین در دهه ۵۰ می‌باشد. زیرا اگر حتی با یک نگاه اجمالی به تاثیر اجتماعی این دو سرکوب قهرآمیز رژیم پهلوی پردازیم، خواهیم دید که فونکسیون کودتای ۲۸ مرداد در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی - طبقاتی جامعه ما عبارت بوده است از:

۱ - ایجاد رکود و تسلیم ابژکتیو اجتماعی در تمامی بخش‌های مختلف آن اعم از سیاسی و اجتماعی و طبقاتی، در برابر قدرت مسلط کودتا.
۲ - ایجاد خمود و تسلیم سویرکتیو اجتماعی که عامل به وجود آمدن بحران تئوریک در تمامی عرصه‌های استراتژی و ایدئولوژی و تحلیلی گردید.

۳ - ایجاد واگرایی سیاسی - اجتماعی - طبقاتی در میان تمامی نیروهای موثر اجتماعی اعم از (جنبش سیاسی یا جنبش طبقاتی یا جنبش قومی - ملی و...) بوده است، به طوری که ضرب المثل: «دامن خود را نگه دار که آتش نگیرد» که نماینده سویرکتیو آن «واگرایی اجتماعی ابژکتیویته اجتماعی» در آن زمان می‌باشد، درست از بعد از کودتای ۲۸ مرداد در میان توده‌های ما رواج پیدا کرد.

اما فونکسیون سرکوب جنبش ۱۵ خرداد در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی - طبقاتی جامعه ما عبارت بود از:

اولاً - ایجاد اعتلای عملی و پراتیکی جنبش در تمامی مؤلفه‌های اجتماعی آن از بعد از سرکوب ۱۵ خرداد است، بطوریکه در عرصه جنبش روشنفکری تقریباً تمامی بخش‌های جنبش روشنفکری و سیاسی اعم از؛ مذهبی و چپ و ملی مضمون - قهرآمیز و آنتاگونیستی و مسلحانه - به خود گرفت و آن چنانکه مرحوم مهدی بازرگان دبیر کل نهضت آزادی ایران در دفاعیات خود در دادگاه خطاب به حکومت شاه، بعد از سرکوب

۱. چه در عرصه جنبش اجتماعی و چه در عرصه جنبش روشنفکری و چه در عرصه جنبش دانشجویی و چه در عرصه جنبش زنان و چه در عرصه جنبش کارگری و... باقی گذاشت.

۱۵ خرداد گفت: «ما آخرین جریانی هستیم که با زبان مسالمت آمیز و قبول قانون اساسی و علنی با شما صحبت می‌کنیم، جریان‌های بعد از ما در زبان برخورد با شما و هم در اعتقاد به کلیت نظام و قانون اساسی و هم در شیوه علنی مبارزه با شما، روی کردی کاملاً غیرما با شما خواهند داشت.» (نقل به مضمون)

ثانیاً - ایجاد اعتلای نظری در عرصه سویرکتیو اجتماعی در تمامی عرصه‌های مختلف آن چه؛ استراتژی و ایدئولوژی و تحلیلی و... در تمامی بخش‌های مبارزاتی، اعم از چپ و مذهبی و نهضت‌های قومی و منطقه‌ای و ملی گردید که حاصل همه این‌ها باعث برون رفت کلیت جنبش از - بحران‌های تئوریک به وجود آمده در ده ۳۰ - شد.

ثالثاً - ایجاد همگرایی در پروسه واگرایی به وجود آمده که در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد در میان مؤلفه‌های مختلف جنبش گردید، به طوری که هم در؛ جنبش طبقاتی و هم در جنبش سیاسی و هم در جنبش اجتماعی و هم در جنبش دانشجویی ما این همگرایی به وجود آمده (که بعد از سرکوب جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد بود) را به شدت احساس می‌کنیم؛ و در همین رابطه بود که بعد از سرکوب جنبش ۱۵ خرداد حتی برای یک روز؛ فریاد خروش خلق ما در عرصه گلوله‌ها و اعتصابات و اعدام‌ها و شکنجه‌ها و زندان‌ها و تظاهرات و... خاموش نشد، و آنچنان بازتاب این خروش قهرمانانه مؤلفه‌های مختلف جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و طبقاتی کشور ما را در داخل و خارج بر رژیم کودتای شاه کمر شکن بود، که شاه با حمایت امپریالیسم آمریکا در (یک پروسه زمانی کوتاه مدت ۱۵ ساله سه مرحله؛ نظامی - نظامی) ۲۸ مرداد ۳۲ و نظامی - پلیسی (۳۲ تا ۴۲) و پلیسی - نظامی (۴۲ تا ۵۷) را جهت سرکوب جنبش بپا خواسته، به تغییر سازماندهی و استراتژی و تاکتیک پرداخت. حال با توجه به این تفاوت و تمایزی که بین فونکسیون دو سرکوب ۲۸ مرداد و ۱۵ خرداد وجود دارد، سوال استراتژیکی فوق را دوباره تکرار می‌کنیم تا پاسخی تئوریک برای آن بیابیم. البته باز هم در همین جا برای بار دوم تکرار می‌کنیم که؛ علت این که پاسخ به این سوال در طرح هویت گذشته ما حائز اهمیت می‌باشد بدین خاطر است که؛ «تبیین کننده ضرورت تاریخی حرکت ما» (بعد از بسته شدن حسینیه ارشاد در ۱۴ آبان ماه ۵۱) می‌باشد؛ و آن چنان که فوقاً هم به اشاره رفت تا زمانی که ضرورت تاریخی برای شکل‌گیری یک حرکت (نیاز جامعه به یک حرکت) وجود نداشته باشد، آن حرکت هر چند قوی و گسترده هم که باشد ماندگار نخواهد بود. که برای نمونه و مثال در تاریخ خودمان می‌توانیم به - تاریخ جنبش حزب توده - اشاره کنیم که در دهه ۳۰ برای «پاسخ به تبیین ضرورت تاریخی آن دهه» شکل نگرفته بود! حزب توده ضرورت تاریخی خود را در آن دهه بر مبنای - حمایت از انترناسیونالیسم جهانی به سرکردگی شوروی و حمایت از منافع بلوک شرق و جبهه جهانی ضد فاشیسم تبیین - می‌کرد. همین عوضی گرفتن تبیین ضرورت تاریخی باعث گردید که چنین حزبی با آن همه عظمت و گستردگی کمی و کیفی که در دهه ۳۰ پیدا کرده بود، با کودتای ۲۸ مرداد مثل برف در برابر آفتاب تابستان آب شود و در سرزمین تاریخ سیاسی ما فرو رفت، به طوری که بعد از آن دیگر به خاطر آن اشتباه تبیین ضرورت تاریخی هرگز نتوانست قدر راست کند. البته عکس این موضوع هم ما در تاریخ اسلام داریم که جریان‌هایی هر چند به لحاظ کمی کوچک ولی به خاطر اینکه توانستند تبیین صحیحی از ضرورت تاریخی حرکت خود ترسیم کنند، در عرصه تاریخ پیروز و گسترده شدند. که نمونه مشعشع آن - نهضت کربلا و قیام امام حسین - بود که تنها به خاطر اینکه امام حسین در یک تند پیچ تاریخی توانست تبیین صحیحی از ضرورت تاریخی حرکت خود، در برابر آلترناتیوهای دیگر مثل مرجئه و عبدالله بن عمر و ابن عباس و... ارائه کند. او اگرچه در زمان شکست خورد و نابود گردید ولی در تاریخ پیروز شد و ماندگار گردید، که این پیروزی حسین فقط و فقط به خاطر

۲. که در نهضت مقاومت ملی و شعار ملی شدن صنعت نفت و شعار شاه باید سلطنت کند نه حکومت دکتر محمد مصدق، مآذیت یافته بود.

این زمان از یک طرف و تسلیم پروژه رفرم کندی شدن شاه و نیز ارائه پلاتفرم شش ماده‌ای که تحت عنوان -انقلاب سفید شاه و ملت- توسط شاه در آغاز دهه چهل ارائه شد از طرف دیگر، و مرگ بروجردی^۴ در این سال که باعث گردید تا پیوند این سه مؤلفه، شرایط جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد (تحت رهبری کاریزماتیک خمینی و رهبری تشکیلاتی طیب، حاج اسماعیل رضائی، مهدی عراقی) را به وجود آورد. حاصل این تغییر رویکرد امپریالیستی در کشور ما باعث گردید تا در دهه ۴۰ با تدافعی شدن سیاست آمریکا، شاه ابتدا با انتخاب دولت شریف امامی و طرح پلاتفرم ۶ ماده‌ای رفرمیستی سال ۴۲ که عبارت بودند از:

۱ - اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی؛ جهت برهم زدن نظام مسلط زمین‌داری در ایران و برهم خوردن هیرارشی طبقاتی و فراهم کردن بستر اقتصادی جهت -استحاله نظام زمین‌داری به سرمایه‌داری کمپرادور- بود.

۲ - رهایی زنان؛ از فشار حجاب‌های فقهاتی و دادن حق رای و حق انتخاب به آن‌ها، جهت فراهم کردن بستر اجتماعی نظام بورژوازی.

۳ - سهم کردن صوری کارگران؛ در سود کارخانه‌ها جهت آمورژوازه کردن کارگران و از بین بردن انگیزه مبارزاتی در آن‌ها در عرصه مبارزه طبقاتی.

۴ - تشکیل سپاه دانش؛ جهت سواد آموزی بی سوادها.

۵ - تشکیل سپاه ترویج؛ جهت مدرنیزه کردن کشاورزی.

۶ - تشکیل سپاه بهداشت؛ جهت توسعه بهداشت و درمان در روستاها.

شاه سعی کرد در برابر سیاست جدید امپریالیسم آمریکا در داخل عقب نشینی کند اما زمانی که دید روحانیت به دوران رسیده (بعد از مرگ بروجردی و تحت رهبری خمینی) جهت سهم خواهی سیاسی و مشارکت در قدرت حرکت کردند، و هژمونی جنبش اجتماعی به وجود آمده را که بعد از رفرم سال ۴۰ بدست گرفته‌اند، او در برابر این سهم خواهی سیاسی روحانیت ایستادگی کرد و با سرکوب قهرآمیز جنبش اجتماعی در (۱۵ خرداد ۴۲) کوشید در واکنش به موضع تدافعی امپریالیسم آمریکا، موضع تهاجمی به خود گیرد، که با تمام پتانسیل خود به سرکوب جنبش اقدام کرد. اما از آنجائی که سرکوب جنبش ۱۵ خرداد برعکس سرکوب کودتای ۲۸ مرداد (که یک سرکوب جنبش سیاسی و جنبش روشنفکری بود و نه سرکوب جنبش اجتماعی)، یک سرکوب جنبش اجتماعی بود، که تحت رهبری کاریزماتیک خمینی و سازماندهی سنتی (طیب - حاج اسماعیل رضائی - مهدی عراقی)، شکل گرفته بود (البته دو نفر اول یعنی طیب و حاج اسماعیل رضائی جزو کودتاگران ۲۸ مرداد و هم پیمانان شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ،

ادامه در صفحه ۱۸

۴. که نخستین آلت‌رناتیو مرجعیت اسلام فقهاتی مستقر در ایران و قم بود و نخستین مرجعیت فقهاتی بود که توانست تشکیلات حوزه فقهاتی در ایران را به صورت یکپارچه در آورد و نخستین مرجعیت فقهاتی بود که با ارائه رساله در سطح کشور و برای اولین بار حرکت تکلیفی - مرجعیت - حوزه - فقه را نهادینه کرد و نخستین مرجع فقهاتی بود که بدون آلت‌رناتیو توانست تشکیلات حوزه در ایران را به موضع آلت‌رناتیوی پر قدرت در مقابل با حاکمیت برساند، و نیز به قدرت معنوی حوزه، قدرت تشکیلاتی و رهبری داخلی ببخشد، و حوزه قم در داخل ایران را به صورت یک آلت‌رناتیو قوی در برابر حوزه نجف در آورد.

۵. اگر چه شاه تلاش کرد تا با انتقال دوباره مرجعیت از قم به نجف توسط تائید حکیم که در نجف مستقر بود خود را از شر و خطر و قدرت حوزه در داخل در امان نگه دارد اما مدعیان مرجعیت در قم که عبارت بودند از: شریعتمداری، گلپایگانی، مرعشی، خوانساری، شاه‌رودی، خمینی، میلانی و... تسلیم این دخالت شاه و انتقال مرجعیت نشدند، در نتیجه هر کدام تحت یک سیستم ملوک الطوائفی فقهی - برعکس دوره امپراطوری فقهی بروجردی- سعی کردند مرجعیت انتقال یافته به ایران از زمان بروجردی را صیانت نمایند.

تبیین صحیح ضرورت تاریخی او بود و اگر نه بسیار قیام‌های مذهبی در تاریخ از قیام زید بن علی و یحیی بن زید گرفته تا امروز بوده که هم از خانواده پیامبر قیام کردند و هم در سرکوب آن‌ها شیوه‌ای جنایتکارتر از آنچه با حسین و اهل بیتش کردند صورت گرفت، ولی به خاطر آنکه آن قیام‌ها بر پایه تبیین صحیح ضرورت تاریخی شکل نگرفتند، نتوانستند مانند نهضت کربلای حسین در سال ۶۰ و در عرصه تاریخ استوار بمانند. اما پاسخ به سوال فوق:

پاسخ اول:

ممکن است گفته شود که شرایط تاریخی کودتای ۲۸ مرداد در سال ۳۲ با شرایط تاریخی سرکوب ۱۵ خرداد در سال ۴۲ متفاوت بوده است، چراکه اگر چه هر دو سرکوب بعد از جنگ بین‌الملل دوم انجام گرفته است و دوران بعد از جنگ بین‌الملل دوم به خاطر بهم خوردن نظام مسلط جهانی و رشد جهشی آگاهی خلق‌ها، دوران اعتلای مبارزات رهایی بخش و آزادی بخش و عدالت خواهانه خلق‌های تحت سلطه بوده است. که در عرصه شکاف به وجود آمده در بستر جنگ بین‌الملل خلق‌های به پا خواسته از - حیات خلوت امپریالیسم آمریکا- یعنی؛ از آمریکای لاتین گرفته تا تمامی آفریقا و آسیا قیام کردند و کوشیدند تا به خواسته‌های تاریخی خویش لباس عینیت ببوشانند، اما از آن جائی که کودتای ۲۸ مرداد در زمانی تحقق پیدا کرد که امپریالیسم آمریکا تازه از پیروزی که در جنگ بین‌الملل بدست آورده بود، با موضع تهاجمی در برابر قدرت‌های رقیب در عرصه - باز تقسیم بازارهای جهانی- قرار داشت و مدعی سهم شیر برای خود در این باز تقسیم جدید بود، لذا در همین رابطه با توجه به اینکه در دهه ۳۰ این باز تقسیم به انجام رسید و امپریالیسم آمریکا توانست از موضع تدافعی امپریالیست‌های شکست خورده (انگلیس و فرانسه و آلمان و ژاپن و ایتالیا و...)، در این مرحله حساس تاریخی استفاده کند و با ایجاد جهان دو قطبی (بلوک شرق تحت هژمونی شوروی و بلوک غرب تحت هژمونی آمریکا)، و کسب سرکردگی بلوک غرب - استقرار جهانی خود را در باز تقسیم جدید- به وجود آورد. ثبات باز تقسیم برای هژمونی امپریالیسم آمریکا بیش از یک دهه دوام پیدا نکرد (از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰)، چرا که اگرچه در تقابل با بلوک شرق امپریالیسم آمریکا توانست هژمونی خود را بر جهان غرب تحمیل نماید، اما رشد جنبش خلق‌ها (و به خصوص در آسیای جنوب شرقی از چین گرفته تا کره و ویتنام) و ورود عملی آن‌ها در عرصه این رویارویی و جهان دو قطبی بر علیه امپریالیسم آمریکا، موازنه بین‌المللی را بر علیه‌اش رقم زد. در نتیجه در اواخر دهه ۳۰ امپریالیسم آمریکا، در جبهه مبارزات خلق‌های آسیای جنوب شرقی در سه جبهه چین و کره و بالخصوص ویتنام شکست خورد و با این شکست ماشین نظامی امپریالیسم در جنوب شرقی آسیا به گل نشست! که این امر باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا از موضع تهاجمی قبلی خود عقب نشینی کند و به موضع تدافعی روی آورد و حاصل این تغییر رویکرد به طور مشخص در دوران کندی بود که با تغییر مکانیزم سلطه توسط امپریالیسم آمریکا از صورت سرکوب مستقیم عریان و سرنیزه‌ای، به صورت سلطه غیرمستقیم نرم توسط تحمیل پروژه - رفرم در عرصه‌های مختلف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - طبقاتی و... - از طریق بالا در کشورهای تحت سلطه و جهت ایجاد بازار وابسته به خود و نیز جهت منحرف کردن مبارزات خلق‌ها، همراه گردید؛ لذا در همین راستا فشار جهت شکل‌گیری پروژه رفرم (در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و...) در دوران کندی بر شاه افزایش پیدا کرد، به طوری که در آغاز دهه چهل شاه تسلیم فشار آمریکا در جهت پذیرش پروژه رفرم اقتصادی - سیاسی - اجتماعی- طبقاتی و... از بالا شد. که؛ موضع تدافعی امپریالیسم آمریکا در مکانیزم سلطه جهانی در

۳. از آنجائیکه برخلاف پیروزی که در دهه ۲۰ و ۳۰ در جبهه جنگ بین‌الملل برایش حاصل شده بود و آن پیروزی در برابر شکست جبهه رقیب باعث تهاجمی شدن موضعش در عرصه باز تقسیم جهانی گردید.

ده سوال تاریخی بدون پاسخ مانده از:

نهضت تاریخی کربلای حسین در راه معماری عاشورای حق، حریت و عدالت

قسمت اول

سوال اول: چرا امام حسین تا قبل از شروع قیام کربلا و عاشورا، هیچگونه حرکت چشم گیر و قابل توجه تاریخ (نه به لحاظ فکری و نه به لحاظ سیاسی و نه به لحاظ اجتماعی) نکرد؟

توضیح آنکه امام حسین قبل از شروع حرکت تاریخی کربلا، نزدیک به نیم قرن زندگی حقیقی داشته است (نه زندگی شناسنامه‌ای) طبیعی است که با توجه به اینکه امام حسین از جمله ائمه سه گانه شیعه می‌باشد (امام علی، امام حسن و -- امام حسین) که جزو نسل اول وحی هستند و مستقیماً در دامن وحی پراکسیسی، نه وحی نقلی و قولی و انتقالی پرورش یافته‌اند.

هر که کارد قصد گندم بایدش

قصد در معراج دید بار بود

گاه خود اندر تبع می‌آیدش

در تبع و عرش و ملاتک هم نمود

البته در مرحله استقرار - مرحله‌ای که از بعد از مرگ محمد آغاز می‌شود - مرحله تاسیس همراه با ولایت محمد و نبوت محمد پایان سیاسی پیدا می‌کند. (آغاز مرحله استقرار نظامی - سیاسی - فکری وحی‌انی توسط خلفاء - مبارزین - ائمه استمرار پیدا می‌کند که تا این زمان مرحله استقرار ادامه دارد) و این امر باعث می‌گردد تا امام حسین هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ فکری و اجتماعی (از آنجائی که فوندانسیون‌های اعتقادی - تاریخی - اجتماعی - سیاسی اسلام در همین دوران قرن اول پس از ظهور اسلام بسته می‌شود) به لحاظ پتانسیل فکری از دیگر ائمه غیر از امام علی ضعیف‌تر نباشد (حتی امام باقر و امام صادق) و هم به لحاظ شرایط سیاسی - تاریخی - اجتماعی شرایطی کمتر از شرایط سیاسی - تاریخی - اجتماعی غیر ائمه دیگر نداشته باشد.

البته مقصود ما در اینجا فعالیت‌های عادی امام حسین در حد مسلمانان دیگر مثل شرکت امام حسین در جنگ‌های سه گانه پدرش جمل، صفین و نهروان، یا شرکت عادی امام حسین در قیام سال ۳۶ هجری مردم بر علیه عثمان، یا شرکت عادی امام حسین در جنگ‌های امام حسن و یا طرح چند کلام عادی و... نیست. آیا اگر انگیزه قیام امام حسین - آنچنانکه خودش در وصیتنامه‌اش قبل از حرکت به طرف کوفه در سال ۶۰ به برادرش محمد بن حنفیه اعلام می‌کند، اصلاحات دین محمد در کانتکس امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد: «لا بطرا و لا مفسدا انی خرجت لطلب اصلاح دین جدی ارید آن امر بالمعروف و نهی عن المنکر - من فقط برای اصلاح دین محمد بر پایه مسئولیت در خصوص امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه هر فرد مسلمان می‌باشد» - انجام می‌گیرد؟ این مسئولیت مسلمانان امام حسین از نیمه رجب سال ۶۰ موضوعیت نداشت؟ آیا در زمان حکومت معاویه امر به معروف و نهی از منکر موضوعیت نداشت؟ مگر قیام ابودر که مورد تأیید علی و حسن و حسین بود در زمان عثمان در راستای تحقق همین امر به معروف و نهی از منکر نبوده است؟ آیا خیانت، خیانت، جنایت، فساد و انحراف عثمان و معاویه کمتر از یزید بوده است؟ آیا علنی شراب خوردن یا میمون بازی کردن و... یزید عامل قیام حسین و انجام امر به معروف و نهی از منکر بوده است؟ یا «و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم - علت قیام من به خاطر پیمانی است که

خداوند از علما و روشنفکران جامعه گرفته است» که عبارت است از:

الف - عدم تأیید و تسلیم در برابر سیری ظالم؛

ب - عدم سکوت در برابر گرسنگی مظلوم (نهج البلاغه - خطبه ۳) آیا انگیزه قیام امام حسین (آنچنانکه خودش پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در بین راه قبل از رسیدن به کربلا اعلام کرد: «الا ترونی آن الحق لا یعمل به و آن الباطل لا یتنهی عنه - آیا نمی‌بینید در این جامعه به حق عمل نمی‌کنند و از باطل نهی نمی‌شود») در ضمن قیام اعلام کرد؟

ج - عمل نکردن به حق در جامعه.

د - نهی نکردن از باطل در جامعه، می‌باشد.

آیا در زمان معاویه و عثمان و... به حق در جامعه عمل می‌شد و از باطل نهی می‌گردید؟ ما در هیچ جا از امامان طرح انگیزه قیام از جانب علی یا حسین و... ندیده‌ایم که این‌ها علت قیام را موقعیت امامت یا ولایت و یا رسیدن به منصب امامت و ولایت مطرح کنند، بلکه بالعکس هر جا که این‌ها صحبت طرح انگیزه قیام و حرکت کردند این انگیزه را در کادر مسئولیت عمومی مسلمانان یا حداکثر مسئولیت و تعهدات علما و روشنفکران جامعه مطرح کرده‌اند و لاغیر.

سوال دوم: چرا امام حسین با اعلام مرگ معاویه و شروع حکومت یزید، حرکت تاریخی و قیام خود را آغاز کرد؟

توضیح آنکه آنچنانکه طبری می‌گوید در نیمه رجب سال ۶۰ معاویه می‌میرد و معاویه قبل از مرگش تمامی آیت‌های پنج گانه صلحنامه امام حسن به جز بند سه، را نفی کرده بود، زیرا هم تکلیف به مردم جهت لعن به علی را ادامه داد و هم پسرش یزید را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد و هم از تعلق مالیات داراب به امام حسن جلوگیری کرد. البته خود امام حسن هم قبل از مرگ معاویه طبق نقشه معاویه توسط نفوذ عوامل معاویه در بیت امام حسن با خوراندن زهر از طریق غذا یا آب به امام حسن به شهادت رسیده بود؛ لذا در این رابطه بود که انتظار امام حسین جهت اعلام مرگ معاویه برای شروع حرکتش نه به خاطر احترام به تعهدات امام حسن نسبت به اجرای صلح نامه منعقد فی مابین بوده است و نه به خاطر فاسدتر بودن اخلاقی - سیاسی یزید از معاویه بوده است، چرا اصلاً هنوز زمانی از حکومت یزید سپری نشده بود تا امام حسین یا مردم به قضاوت در باب قیاس حکومت یزید و معاویه رسیده باشند و وجود انحرافات اخلاقی در زندگی یزید قبل از حکومت و آگاهی امام حسین به این امر نمی‌تواند دلیل قیام امام حسین باشد. چراکه شرب خمر علنی حتی امام جماعت بودن و نماز خواندن در حین مستی و دیگر فساد اخلاقی حتی علاوه بر توهین مستمر به خانواده علی توهین به شخص محمد در زمان شنیدن اذان و نام محمد رسول الله از اموری بوده که معاویه علناً از انجام آن ابائی نداشته است، بنابراین اینکه امام حسین از ۱۵ رجب سال ۶۰ هجری پس از شنیدن خبر مرگ معاویه حرکت خود را شروع می‌کند نه به خاطر احترام به تعهدات امام حسن نسبت به اجرای صلح نامه امام حسن بوده است، چراکه اصلاً صلح نامه‌ای وجود نداشته است و نه به خاطر شروع امامت خودش بود، چراکه قبل از مرگ معاویه امام حسن شهید شده بود و امامت امام حسین که رهبری عقیدتی و فکری جامعه مسلمین می‌باشد بر مسلمین شروع شده بود و نه به خاطر خبر جانشین معاویه شدن یزید بود، چراکه این عمل هم قبل از مرگ معاویه توسط خود معاویه رسماً تعیین شده بود و امام حسین هم قبل از مرگ معاویه از این موضوع مطلع بود و نه به خاطر بیعت خواستن یزید از امام حسین بود، چراکه این موضوع یک موضوع جاری و ساری و عرف جامعه آن روز بود که جهت جلوگیری از فعالیت سیاسی آلترناتیوهای سیاسی خود و به سکوت وادار کردن آن‌ها، آن‌ها را مجبور به بیعت با خود می‌کردند. آنچنانکه شیخین با اینکه غاصب حکومت علی بودند، علی را مجبور به بیعت با خود کردند و علی هم واقعا با آن‌ها

گرفته است، تصمیم به مبارزه با یزید نیز گرفته است و از طریق مبارزه علنی می‌خواهد با یزید مبارزه کند، ولذا به مکه می‌رود نه جهت صیانت از جان خود آنچنانکه عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عمر انجام دادند، بلکه بالعکس به مکه می‌رود تا با توجه به در پیش بودند ماه ذی الحجه و حضور نمایندگان مردمی تمامی سرزمین پهنای اسلامی در مکه، از مکه به عنوان یک تریبون جهت جهانی و تاریخی کردن حرکت اعتراضی خود استفاده کند، ولی با همه این احوال سوال فریه فوق هنوز به قوت خود باقی است که چرا با این نگاه حسین به این انگیزه خود جهت هجرت از مکه حسین سمت و سوی هجرت از مکه را مرگ می‌بیند؟ اما نه مرگی زشت، بلکه مرگی که در نگاه حسین به زیبایی یک گردن بند بر گردن دختر زیبا درخشندگی دارد. آیا حسین فکر می‌کرد در مسیر مدینه به مکه ممکن است جنگ در گیرد و به دست سپاه یزید قبل از ورود به مکه کشته شود؟ آیا حسین فکر می‌کند در مکه توسط نفوذی‌های یزید - آنچنانکه برادرش امام حسن به دست نفوذی‌های پدرش معاویه به شهادت رسید - او نیز در مکه به شهادت برسد؟

به هر حال با همه این احوال حسین به علت تصمیم به امتناع بیعت با یزید و به علت اعتراض علنی با درخواست یزید جهت بیعت امام حسین در حالی که همچنان سوال فریه به قوت خود باقی است مدینه را به سمت مکه ترک کرد و در مسیر مدینه و مکه هم برای امام حسین حرکت غیر مترقبه‌ای اتفاق نیافتاد. امام حسین در اوایل ماه شعبان وارد شهر مکه شد و چهار ماه در مکه ماند و پیوسته علاوه بر مذاکره با سران قوم و پیشکسوتان منتقد به بیعت با یزید دانما با مردم اقصی نقاط کشورهای اسلامی در تماس بود و همین امر باعث گردید تا جامعه بسته مدینه در مکه برای امام حسین بدل به جامعه باز شود.

سوال چهارم: چرا امام حسین این اندازه بر تحقق استراتژی کوفه پافشاری می‌کرد؟

توضیح آنکه امام حسین در مدت چهار ماهی که پس از هجرت از مدینه در مکه بودند آنچنانکه طبری نقل می‌کند تماما به دیالوگ و تماس و کسب اطلاعات و اخبار و بحث و فحش سیاسی با اندیشمندان سیاسی مشغول بودند به همین خاطر بود که انتخاب شهر مکه جهت هجرت در این ایام سال ۶۰ هجری توسط امام حسین بی شک یک انتخاب عبادی جهت انجام مراسم حج نبود، چراکه اصلا امام حسین در این سال مراسم حج را نیمه تمام رها کرد و از مکه رفت همچنین این انتخاب به خاطر امنیت سیاسی هم نبود چراکه امام حسین آنچنانکه طبری نقل می‌کند:

اولا به صورت علنی از مدینه بیرون آمد. در ثانی در روز به طرف مکه حرکت کرد. در ثالث از راه اصلی مدینه به طرف مکه روانه شد. در رابع در مدت سه روزی که بعد از ملاقات امام حسین و برخورد با والی مدینه و برخورد فیزیکی که بین امام حسین و مروان، حاکم معاون والی مدینه صورت گرفته بود از آنجائیکه امام حسین در حضور آنها مشغول فراهم کردن شرایط جمعی هجرت خویش و خانواده و اصحاب نزدیک خود بود، لذا طبیعی بود که دستگاه سیاسی مدینه و بالطبع دستگاه سیاسی شام که عامل اصلی فراهم کننده این شرایط برای امام حسین جهت اخذ بیعت با یزید بودند از این امر آگاهی کامل داشتند و کاملا به این امر واقف بودند. به خصوص که از بعد فرار عبدالله بن زبیر از مدینه آنها را بیشتر هشیار ساخته بود و از همه مهمتر اینکه اصلا در این سه روز امام حسین در ظل برخوردهای وداع آمیز خود با قبر پیامبر و آشنایانی که نمی‌خواستند همراه امام حسین هجرت کنند، کاملا فضای مدینه را سیاسی کرده بود. بنابراین انتخاب شهر مکه در این شرایط توسط امام حسین فقط و فقط به خاطر موقعیت ارتباط جمعی این شهر در این شرایط بود که توسط آن، امام حسین امکان آن را پیدا می‌کرد تا توسط اطلاعات خامی که از جهان مسلمین به دست می‌آورد به یک آنالیز و تحلیل سیاسی - اجتماعی مشخص از جهان مسلمین جهت اتخاذ استراتژی

بیعت کرد حتی علی علاوه بر بیعت به آنها مشاوره نظامی - سیاسی هم می‌داد و در همین رابطه امام حسن هم با امضای صلح نامه و تائید بند دوم صلح نامه که تائید و قبول خلافت معاویه بر جهان اسلام بود، نوعی بیعت کتبی و رسمی و تاریخی با معاویه کرده بود.

به هر حال خود اصل درخواست بیعت یزید از امام حسین هم نمی‌تواند دلیل شروع حرکت حسین باشد، چراکه حداکثر اگر خیلی هم در این امر وسواس داشته باشیم و بخواهیم بگوئیم که امام حسین به هیچ وجه حاضر به بیعت با یزید نبود و جهت امتناع از بیعت با یزید بود که امام حسین قیام خود را شروع کرد، در این رابطه هم باید بگوئیم که امام حسین می‌توانست (با روشی که عبدالله ابن زبیر یا عبدالله ابن عمر انتخاب کردند و هر دو از بیعت با یزید خودداری کردند) از بیعت با یزید خودداری کند، چرا که هر دو آنها با پناه بردن به مکه که شهر امن بود و خلیفه مسلمین نمی‌توانست تا زمانی که هر کس پناهنده شهر مکه بشود، بکشد یا به قتل برساند، تا آخر عمر از بیعت با یزید خودداری کردند.

سوال سوم: چرا امام حسین با انگیزه و شعار مرگ و مردن از مدینه به سمت مکه مهاجرت کرد، اما در مکه با انگیزه سیاسی جهت پاسخگویی به دعوت مردم کوفه به سمت کوفه هجرت کرد؟ چه عواملی در مکه برای حسین باعث گردید تا تاکتیک و استراتژی خود را تغییر دهد؟

لازم به تذکر است که امام حسین فردای آن روز به مرکز رفت و والی مدینه نامه دعوت یزید جهت بیعت از امام حسین را تحویل امام حسین داد و امام حسین پس از مطالعه نامه یزید طبق برنامه‌ای که از قبل پیش بینی کرده بود به والی مکه گفت: «بیعت که در این جای تنها فایده‌ای ندارد بیعت باید در برابر مردم صورت گیرد بگذار وقتی مردم جمع شدند آن وقت صحبت بیعت بکنیم» والی مدینه این پیشنهاد امام حسین را قبول کرد و امام حسین در حال خروج از دارالخلافه بود که یک مرتبه مروان ابن حکم سر رسید و از خروج امام حسین جلوگیری کرد و به والی گفت «یا همین جا امام حسین بیعت می‌کند یا در صورت عدم بیعت فوراً دستور یزید را اجرا کن و دستور بده که سر حسین را جدا کنند و همراه با این نامه به سمت دارالخلافه شام نزد یزید روانه کن» اینجا بود که امام حسین با مروان ابن حکم گلاویز شد و با کمک افراد بنی هاشم که از قبل در بیرون مرکز نکه داشته بود، خارج گردید و خود را آماده هجرت به مکه کرد. سه شبانه و روز بعد از این جریان امام حسین در مکه بود و خود و خانواده خود را آماده رفتن به طرف مکه و هجرت از مدینه می‌کرد، اما آنچه در این مرحله از حرکت امام حسین قابل توجه است عبارت است از اینکه در این سه شبی که از بعد از این جریان امام حسین در مدینه بود، هر شب بر سر قبر پیامبر حاضر می‌شد و با طرح شعار مرگ «خط الموت علی ولد ادم مخط القلاد علی جید الفتاه - مرگ برای فرزند آدم مانند گردنبندی زیبا بر گردن دختر جوان می‌باشد» و وداع همیشگی با پیامبر همراه بود و همین موضوع است که باعث پیچیدگی هجرت امام حسین از مدینه به سمت مکه شده است و به لحاظ پیام و مضمون با هجرت حسین از مکه به کوفه که به کربلا انجامید، متمایز ساخته است.

آنچه بر پیچیدگی هجرت حسین از مدینه به مکه افزوده است، شیوه هجرت حسین از مدینه به سمت مکه بود - که پس از سه روز بعد از آن جریان دارالخلافه و دعوت از امام حسین جهت بیعت با یزید و نپذیرفتن و امتناع امام حسین از بیعت و آماده کردن تمامی اهل خانواده جهت هجرت به مکه امام حسین برعکس عبدالله بن زبیر که به صورت مخفیانه و از بیراهه از مدینه به سمت مکه فرار کرده بود - امام حسین به صورت علنی و در روشنایی روز و از طریق شاهراه اصلی مکه - مدینه همراه با کلیه اعضاء خانواده خود از کوچک و بزرگ از مکه خارج گردید تا برای والی مدینه و مروان ابن حکم جای هیچگونه سوالی باقی نماند که حسین علاوه بر اینکه تصمیم به عدم بیعت با یزید

کرد. بنابراین اصلا تا اوایل محرم و اسکان در سرزمین کربلا استراتژی عاشورا، استراتژی انتخابی و از پیش تعیین شده حسین نبود و همگی بر حسین تحمیل می‌شد. استراتژی حسین حتی تا دوم محرم سال ۶۰ یعنی چند روز بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل استراتژی کوفه‌ای بود و گرنه اگر حسین می‌خواست می‌توانست در زمان شنیدن خبر شهادت مسلم که در مسیر حرکت از مکه به سمت کوفه - توسط دو سواره عادی که خود از مخالفین ابن زیاد و از قبیله بنی اسد بودند - آگاهی پیدا کرد به مکه و یا به مدینه باز گردد، ولی با اینکه می‌دانست که مسلم شهید شده است و با اینکه می‌دانست که ابن زیاد در کوفه مسلط شده است و با اینکه می‌دانست مردم کوفه از ترس و وحشت ابن زیاد دعوت خود را از حسین و مسلم پس گرفته‌اند و حتی خبردار شده بود که جنازه نماینده سیاسی او مسلم بن عقیل را به طناب بسته‌اند و در شهر کوفه به شکل بیرحمانه‌ای بر روی زمین می‌چرخانند تا رعب بر مردم حاکم شود. با این همه حسین دست از استراتژی کوفه‌ای خود بر نداشت و به مدینه و مکه بر نگشت و به راه خود جهت رسیدن به کوفه ادامه داد تا اینکه به لشکر حر رسید و این حر بود که استراتژی کوفه‌ای حسین را بدل به استراتژی عاشورائی حسین کرد. پس قطعا حسین در زمان هجرت اول خود که هجرت از مدینه به مکه بود نه استراتژی کوفه‌ای داشت و نه استراتژی عاشورائی بلکه در زمان هجرت اول استراتژی حسین فقط و فقط خروج بر یزید و نظام باطل بوسفیانی و بازگشت به بیست سال قبل - یعنی سال ۴۰ - برپائی حکومت علی و پلاتفرم و مانیفست عدالت‌خواهانه علی که خود بازگشت به پنجاه سال قبل یعنی ادامه مدینه محمد بود که با مرگ و شهادت پیامبر و علی و شهادت مظلومانه حسن متوقف گردیده بود. ولی سوال فریبه‌ی که تاکنون بدون پاسخ مانده است اینکه، چرا امام حسین تا این اندازه بر استراتژی کوفه‌ای و تحقق و انجام آن تاکید داشت و تا آخرین نفس از انجام آن دفاع می‌کرد؟

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۵

بر علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق بودند و اگر چه به اعدام طیب و حاجی اسماعیل رضائی انجامید، ولی این‌ها به خاطر این که جزو بخش حاشیه تولید در جامعه آن روز ایران بودند، لذا اعدام آن‌ها تأثیری در سرکوب جنبش سیاسی جامعه نداشت و برعکس به زندان افتادن سران و اعضای نهضت آزادی به خاطر حمایتی که روحانیت از آن‌ها کرد و همینطور دفاعیات آن‌ها در دادگاه، باعث رشد هویت اجتماعی آن‌ها گردید). در همین رابطه بود که در سرکوب جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد فقط بخش اجتماعی جنبش سرکوب گردید، ولی بخش سیاسی جنبش سالم ماند و همین حفظ بخش سیاسی جنبش بود که باعث گردید تا پس از سرکوب جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد، جنبش سیاسی در زندان و بیرون از زندان بتواند به آفت شناسی جنبش پردازند و بر مبنای همین -آفت شناسی علمی جنبش- بود که باعث گردید؛ تا تحولات کیفی بعدی در عرصه استراتژی و تئوریک جنبش به وجود آید؛ و این یکی از پاسخ‌هایی است که می‌توان به سوال استراتژیک علت تفاوت فونکسیون دو سرکوب ۲۸ مرداد ۳۲ و ۱۵ خرداد ۴۲ در ایران داد.

ادامه دارد

مناسب در برخورد با یزید دست پیدا کند و از طرف دیگر بر پایه این تحلیل مشخص از شرایط مشخص تاریخی جهت برخورد مشخص با یزید بر پایه استراتژی مشخص وارد کارزار سیاسی گردد؛ لذا با توجه به موقعیت کاریزماتی که امام حسین به خاطر وابستگی نصیبی که با پیامبر اسلام داشت و نزدیک‌ترین فرد در جهان اسلام به پیامبر و علی بود، طبیعی بود که به عنوان تنها آلترناتیو بر حق نظام باطل بوسفیانی حاکم بر جهان مسلمین که امروز در ردای یزید در آمده بود مرجع تمامی تئوری‌ها و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های برخورد با یزید گردد. البته قبل از هر چیز باید به این اصل اساسی توجه داشته باشیم که آنچه شواهد و قرائن حکم می‌کند امام حسین در زمان هجرت اول خود که از مدینه به مکه بود و در اواخر ماه رجب یا اوایل ماه شعبان سال ۶۰ صورت گرفت تنها استراتژی و تاکتیک مورد اتکایش فقط و فقط اعتراض به حکومت امویان و نظام بوسفیانی و جانشینی یزید و برخوردی بسیار زنده و ضد انسانی که معاویه با صلح نامه امام حسن کرد و همچنین اعتراض به شهادت مظلومانه امام حسن و شهادت مظلومانه یاران علی امثال مالک اشتر، حجر بن عدی و... از صفین تا مرج العذرا و همچنین تلاش جهت ادامه حرکت تاریخ ساز عدالت‌خواهانه علی که در سال ۴۰ در کوفه متوقف شده بود و تلاش جهت ادامه حرکت تاریخ ساز مدینه محمد که در سال ۱۱ هجری در مدینه منحرف گردیده بود، شکل می‌داد. اما اینکه آیا امام حسین در مدینه صاحب استراتژی کوفه یا استراتژی کربلا و... بوده است بسیار بعید و غیر ممکن می‌آید، چرا که شرایط جامعه بسته مدینه و محدودیت اطلاعاتی امام حسین به علت حاکمیت اختناق بوسفیانی به خصوص پس از شکست سیاسی - نظامی امام حسن این امکان را برای امام حسین فراهم نمی‌کرد تا امام حسین در مدینه به اتخاذ استراتژی برسد و لذا در همین راستا بود که علت عمده و اساسی هجرت اول امام حسین که هجرت از مدینه به مکه در سال ۶۰ بود به خاطر فراهم کردن شرایط اطلاعاتی اتخاذ استراتژی برخورد با یزید بود که این شرایط در آن زمان فقط و فقط در مکه برای امام حسین امکان پذیر بود؛ لذا در همین رابطه کار امام حسین در مدت چهار ماهی که در مکه بود تلاش در جهت اتخاذ استراتژی مناسب جهت برخورد با یزید بود که امام حسین این منظور را در این مدت چهار ماه از طرق ذیل دنبال می‌کرد:

۱ - مطالعه و بررسی نامه‌هایی که از اقصی نقاط سرزمین مسلمین جهت دعوت یا جهت اعلام شرح الحال یا کسب تکلیف جهت برخورد با نظام بوسفیانی یا گزارش‌های خبری و امنیتی که توسط مردم ارسال شده بود.

۲ - جمع آوری و جمع بندی اخبار و اطلاعاتی که در باب وضعیت اجتماعی - سیاسی مسلمین می‌رسید جهت ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن روز جهان مسلمین در راه اتخاذ استراتژی مشخص برای برخورد با یزید و نظام باطل بوسفیانی.

۳ - مطالعه بر روی پیشنهادات و راه حل‌هایی که از طرف اندیشمندان مسلمین مستقر در مکه جهت برخورد با نظام بوسفیانی و بالاخص حاکمیت یزید مطرح می‌شد و...

بر مبنای این آیتم سه گانه فوق بود که امام حسین در مکه به اتخاذ استراتژی کوفه رسید و استراتژی عاشورا یک استراتژی تحمیلی بر امام حسین بود که امام حسین در مسیر کوفه پس از شنیدن خبر مرگ مسلم بن عقیل و پس از رویارویی با سپاه حر و تحمیل ورود به کربلا از طریق حر بر حسین از طرف حسین اتخاذ گردید و دلیل آن هم واضح است چراکه امام حسین حتی در زمان رویارویی با لشکر حر که در اول یا دوم محرم سال ۶۰ صورت گرفت، زمانیکه حر برنامه خود را بر امام حسین عرضه کرد، آنچنانکه طبری می‌گوید امام حسین پیشنهاد دو ماده‌ای دیگری به حر داد که حر فی البداهه با این پیشنهاد دو ماده‌ای امام حسین حتی بدون اینکه با این زیاد هم مشورت کند مخالفت کرد و ورود به سرزمین کربلا را تا زمان کسب دستور از ابن زیاد بر حسین تحمیل

مبانی سوسیالیسم

قسمت سوم

بخش دوم : اصول مقدماتی سوسیالیسم

اصل اول - جوهر و ماهیت سوسیالیسم:

مهمترین اصل از اصول مقدماتی شناخت سوسیالیسم اصل جوهر و ماهیت سوسیالیسم می‌باشد. طبق این اصل مشخص می‌کنیم که آیا سوسیالیسم:

- ۱ - ماهیت و جوهری مکتبی دارد؟ یا
- ۲ - ماهیت و جوهری رویکردی؟

برحسب اینکه معتقد به ماهیت مکتبی برای سوسیالیسم باشیم یا ماهیت رویکردی، دو نوع متولوژی یا دو نوع جایگاه مختلف باید برای سوسیالیسم قائل می‌شویم.

زمانی که ما به سوسیالیسم به عنوان یک فلسفه، مکتب و ایدئولوژی نگاه می‌کنیم:

اولا - باید در کانتکس یک سیستم بسته به آن نگاه کنیم.

ثانیا - سوسیالیسم در این کانتکس و سیستم بسته باید بر مبنای یک جهان‌بینی خاص تبیین گردد.

ثالثاً - سوسیالیسم در این صورت، ماهیتی ایدئولوژیک به خود می‌گیرد و زمانی که سوسیالیسم از ماهیت ایدئولوژیک برخوردار شد، جوهره علمی و تاریخی خود را از دست می‌دهد.

اگر سوسیالیسم با جوهره و ماهیت رویکردی مورد مطالعه قرار گیرد، سوسیالیسم مانند آگزیستانسیالیسم از صورت سیستم فکری بسته قبلی خارج شده و شکل سیستم باز سوبژکتیو به خود می‌گیرد که به موازات باز شدن سیستم فلسفی سوسیالیسم علاوه بر اینکه سوسیالیسم از انحصار و تیول جهان‌بینی‌های خاص بیرون می‌آید:

اولا - ماهیت علمی پیدا می‌کند و به موازات آن از ماهیت فلسفی قبلی خود خارج می‌شود.

ثانیا - زمانی که سوسیالیسم از انحصار سیستم بسته فلسفی و ایدئولوژیک خارج شد، زمینه رشد و تکامل پیوسته تئوریک خود را پیدا می‌کند، چرا که از آنچنان پتانسیل دینامیسی برخوردار خواهد گشت که بتواند دائماً از درون خود، نقاد خود گردد و توسط این نقد، به طور پیوسته بستر اعتلای تئوریک خود را فراهم کند، آنچنانکه مولانا می‌گوید:

هست حیوانی که نامش اشعر است او به ضرب چوب خوب و لمر است
تا که چوبش می‌زنی به می‌شود او به ضرب چوب فربه می‌شود

ثالثاً - به موازاتی که سوسیالیسم از حصار فلسفی خارج گردد، جوهره علمی به خود می‌گیرد و ماهیت تاریخی پیدا می‌کند. به موازات اینکه سوسیالیسم ماهیت تاریخی پیدا کرد، همانند علوم دیگر بشری محصول پراتیک نظری تاریخی بشر می‌شود، نه محصول کشف یک فرد خاص یا یک کشور خاص آنچنانکه امروز این قضیه در رابطه با آگزیستانسیالیسم صادق است. چرا که آگزیستانسیالیسم برعکس دیگر اندیشه‌های فلسفی بشری که جوهری مکتبی دارند (مثل مارکسیسم) آگزیستانسیالیسم ماهیتی رویکردی و جریانی داشته و همین امر باعث گردیده است تا:

اولا - آگزیستانسیالیسم برعکس مارکسیسم (که در کادر سیستم بسته

فلسفی، در عرصه‌های جهان‌بینی، جامعه‌شناسی و تاریخ عمل می‌کند) دارای سیستم باز فلسفی می‌باشد.

ثانیا - همین باز بودن سیستم فلسفی آگزیستانسیالیسم باعث گردیده است که آگزیستانسیالیسم در پروسه شکل‌گیری، بستری برای شکل‌گیری پلورالیسم معرفتی گردد. بطوریکه امروز در عرصه بانیان نوین آگزیستانسیالیسم، ما افرادی با جهان‌بینی‌های متفاوت و بینش‌های گوناگون از ماتریالیسم سارتر گرفته تا پست مدرنیسم هایدگر، از هایدگر تا کی یرکه گور (Kierkegaard) Soren ایده‌آلیست مذهبی، را در کنار هم مشاهده کنیم.

ثالثاً - باز بودن سیستم فلسفی آگزیستانسیالیسم باعث شده که آگزیستانسیالیسم در پروسه تکوین خود از تعلق به زمان، مکان و فردی خاص خارج گردیده، ماهیت تاریخی و بشری پیدا کند. بطوریکه امروز ما می‌توانیم حتی حافظ قرن هشتم خودمان را هم در پروسه تکوین آگزیستانسیالیسم شریک بدانیم، هر چند که حضور حافظ تحت نام مشخص آگزیستانسیالیسم در آن زمان مشخص صورت نگرفته باشد. امروزه در قیاس مبانی فلسفی اندیشه حافظ با مبانی فلسفی سردمداران آگزیستانسیالیسم، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تمامی مبانی فلسفی انسان‌شناسی حافظ را در کانتکس آگزیستانسیالیسم تبیین نماییم.

رابعاً - اگر پروسه تکوین آگزیستانسیالیسم را به سه مرحله پیشامدرن، مدرن و پسامدرن تقسیم کنیم، کاری خلاف ماهیت پروسه تکوینی آگزیستانسیالیسم انجام ن داده‌ایم. در نتیجه، آنچه اصل اول اصول مقدماتی شناخت سوسیالیسم برای ما مشخص می‌کند عبارت است از اینکه:

اولا - سوسیالیسم یک رویکرد است نه یک ایدئولوژی یا یک مکتب.

ثانیا - سوسیالیسم یک علم است نه یک فلسفه.

ثالثاً - سوسیالیسم یک سیستم باز علمی نظری است، نه یک سیستم بسته فلسفی.

رابعاً - سوسیالیسم در پروسه تکوینی خود یک مقوله تاریخی است که به موازات پروسه تکوین عدالت یا مبارزه عدالت‌خواهانه تاریخ بشریت زندگی خواهد کرد. این مبارزه عدالت‌خواهانه بشر تا زمانی که ادامه داشته باشد، سوسیالیسم هم به عنوان یک مقوله پلورالیستی علمی دارای تکامل و رشد خواهد بود و هرگز از پویش، تکامل و توسعه تئوریک باز نخواهد ایستاد.

خامساً - سوسیالیسم در بستر پروسه تاریخی - تکوینی - علمی خویش دارای دینامیسم درونی می‌باشد. این دینامیسم درونی، علاوه بر اینکه بستر پیدایش پلورالیسم معرفتی در پروسه تکوین و تکامل سوسیالیسم می‌شود، عاملی جهت نقادی پیوسته خود توسط خود خواهد گشت. این نقادی به نوبه خود، بستر پویش، رشد و حرکت دینامیسم درونی سوسیالیسم را فراهم می‌آورد.

اصل دوم - سوسیالیسم در کنار گرایش، مکتب و مذهب قرار می‌گیرد، نه در بستر آن‌ها:

با عنایت به آنچه که فوقاً در اصل اول اصول مقدماتی سوسیالیسم مطرح کردیم، اگر بگوئیم سوسیالیسم اسلامی یا سوسیالیسم مارکسیستی و یا طرح هرگونه گرایش و مکتب در کنار سوسیالیسم حکمی انحرافی و غلط داده‌ایم. با این حکم و قضاوت ما یا معتقد شده‌ایم که سوسیالیسم یک پدیده اسلامی است که توسط اسلام یا محمد و وحی آمده است که قضاوتی به غایت غلط خواهد بود یا اینکه معتقد به این موضوع شده‌ایم که سوسیالیسم یک پدیده‌ای است که می‌تواند مکتبی یا مذهبی یا فلسفی شود که این هم غلط خواهد بود. چرا که نه اسلام و نه محمد بنیان‌گذار سوسیالیسم بوده‌اند و نه سوسیالیسم به عنوان یک علم دارای آنچنان محتوا و پتانسیلی است که بتواند مذهبی یا مکتبی یا فلسفی شود.

تفسیر سوره الضحی

تبیین اکسپرینسی قرآن از وحی یا شعور مرموز محمد

قسمت اول

مقدمه: بدون هیچ شکی اگر آیات اول سوره علق و مدثر و مزمل را نخستین آیاتی بدانیم که در شب بعثت پیامبر بر محمد نازل شده است، آیات کامل دو سوره الضحی و انشراح آیاتی بعدی هستند که بعد از آیات فوق بر محمد نازل شده است. اما آنچه در یک نگاه اجمالی به مضمون آیات دو سوره الضحی و انشراح مسلم می‌شود اینکه آیات این دو سوره اگرچه از نظر زمانی بعد از آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل بر پیامبر نازل شده است ولی به طور مسلم می‌توان گفت که نزول آیات دو سوره الضحی و انشراح با فاصله زمانی آن آیات، بر محمد نازل شده است بطوریکه محمد از این فاصله ایجاد شده به شدت در هراس افتاده بوده است و دنبال علت موضوع از درون خود می‌گشته است که نکند به علت مسائل وجودی خودش باعث قطع وحی گردیده است که همین موضوع نشان دهنده سنخیت و ماهیت موضوع وحی می‌باشد.

مبانی اولیه شکل‌گیری سه نوع اسلام دگم - انطباقی - تطبیقی: یکی از موضوعاتی که باعث شکل‌گیری سه نوع اسلام دگماتیسیم و انطباقی و تطبیقی پس از مرگ محمد در تاریخ اسلام شده است همین برداشت متفاوت از سنخیت وحی می‌باشد که در تفسیر سه سوره علق - مدثر - مزمل ذکرش رفت و اگر بخواهیم در اینجا به صورت اجمالی به آن بپردازیم اینکه آنچنانکه قبلاً گفتیم در باب سنخیت وحی و محمد سه نوع برداشت متفاوت در تاریخ اسلام بعد از محمد مطرح شده است که عبارتند از:

نگرش دگماتیسیم به مکانیزم وحی: که مطابق این نگرش که اسلام دگماتیسیم و جزمی به آن معتقد می‌باشد وحی به صورت یک پکیج توسط جبریل از بیرون به عنوان واسطه مستقیماً از خدا گرفته شده است و به صورت امانت تحویل محمد گردیده است و بنابراین مطابق این نگرش کل وحی صورت سند دست نخورده خداوند می‌باشد که محمد هیچ دخالتی در تکوین و تشکیل و رشد و تکامل آن نداشته است و فقط به صورت یک بلند گو آنچه از جبریل گرفته تکرار کرده است. ریشه پیدایش اسلام دگماتیسیم در شیعه و سنی بعد از پیامبر از این نگاه به مکانیزم وحی می‌باشد، چراکه مطابق این نگرش ما به هیچ وجه نمی‌توانیم به وحی و کتاب محمد به عنوان یک اثر پویا که دارای دینامیسیم است معتقد شویم یا اینکه وحی محمد را اجتهادپذیر یا تکامل پذیر یا تغییرپذیر بدانیم که حاصل این، نگرش ارتدوکسی پیدا کردن به این کتاب و وحی و دین و اسلام می‌شود که در تحلیل نهائی سرانجامی جز جانشین شدن معارف اسلامی به جای کتاب و قرآن وحی نخواهد داشت. آنچنانکه دیدیم به طور مشخص این اپیدمی از قرن دوم هجری به جان وحی و کتاب و اسلام افتاد و کتاب محمد و محتوای وحی محمد را در عصر عباسیان به خصوص و به ویژه در دوره مامون جای خود را با پیدایش تمدن و فرهنگ اسلامی به معارف اسلامی داد و اسلام و محتوای وحی محمد یا به صورت فقه مجرد و مکانیکی در آمد یا به صورت کلام و فلسفه و ... مادیت پیدا کرد، که حاصل همه این‌ها آنچنانکه عباسیان می‌خواستند دپولیزه کردن اسلام و وحی و توده‌های مسلمان بود و رشد سرطانی بخشیدن به معارف فرهنگی اسلامی مثل فقه و کلام و فلسفه بود. اینچنین نگرشی به وحی دستگاه وجود را به صورت دستگاه مکانیکی ارسطویی تبیین می‌کند که

بنابر این تمامی دیدگاه‌هایی که می‌خواسته‌اند به نحوی از انحاء سوسیالیسم را در تیول خود قرار دهند شکست خورده‌اند، چرا که مجبور شده‌اند جهت انجام این مقصود محتوای علمی و محتوای تاریخی سوسیالیسم را بگیرند و به جای آن محتوای مذهبی و فلسفی به آن تزریق نمایند، این موضوع باعث می‌شود تا علاوه بر اینکه سوسیالیسم خلع دینامیسیم گردد، بستر پلورالیستی خود را هم از دست بدهد. بنابراین غلط است که بگوئیم سوسیالیسم اسلامی یا سوسیالیسم مارکسیستی، صحیح آنست که بگوئیم؛ اسلام سوسیالیستی یا مارکسیسم سوسیالیستی و... چرا که در این صورت، ما گرایش و سمت گیری سوسیالیسم را توسط مکتب مشخص نکرده ایم تا باعث جمود، فلسفی، مذهبی و ایدئولوژیک کردن سوسیالیسم شود بلکه بالعکس ما با این عنوان، گرایش و سمت گیری مکتب را مشخص کرده‌ایم. به عبارتی در شکل اول، مکتب را سوار سوسیالیسم کرده‌ایم که امری کاملاً انحرافی و غلط می‌باشد، در صورت دوم ما سوسیالیسم را آینه مکتب قرار می‌دهیم که نه تنها امری علمی می‌باشد بلکه تنها راه صحیح شناخت سمت گیری هر مکتب می‌باشد. همچنین طرح عنوان مسلمانان سوسیالیست هم مانند عنوان سوسیالیسم اسلامی غلط می‌باشد. چرا که با این حکم و عنوان قضاوت ما در باب سوسیالیسم و مسلمان تبیین یک رابطه فردی با سوسیالیسم است، نه یک گرایش و سمت گیری اجتماعی و مکتبی با سوسیالیسم. مثل اینکه بگوئیم روشنفکر مسلمان، طبیعی است که روشنفکر مسلمان با روشنفکر اسلامی تفاوت دارد، در عنوان روشنفکر مسلمان ما گرایش فردی روشنفکر را مشخص کرده‌ایم در صورتی که در روشنفکر اسلامی، گرایش فکری و مکتبی روشنفکر روشن می‌شود. ماحصل آنچه ما در اصل دوم آموختیم عبارت است از:

سوسیالیسم آنچنانکه اصل عدالت؛ یک اصل عام و ورای مکتب، فلسفه، اسلام، مذهب و وحی می‌باشد که با آن نه تنها مذهب و مکتب و اندیشه را مورد سنجش قرار می‌دهیم بلکه حتی خود اعمال خداوند را هم ما با این ترازوی عدالت، وزن می‌کنیم. همین موضوع، رمز این شعار معتزله و شیعه در برابر اشاعره می‌باشد که می‌گفتند: «هر چه عدل است خدا می‌کند»، نه آنچنانکه اشاعره می‌گفتند: «آنچه خدا می‌کند عدل است». به عبارت دیگر، اگر ما مانند اشاعره گفتیم «هر چه خداوند می‌کند عدل است، نه آنچه عدل است که خدا می‌کند»، عدالت را از صورت وراء مکتبی و عام خود خارج کرده و به آن صورت خاص بخشیده‌ایم. معنی این کار قربانی کردن عدالت می‌باشد، همان کاری که عرفان امثال مولانا و غزالی از قرن پنجم با اصل عدالت کردند، با آن عمل خود اصل عدالت را از جایگاه عام خود خارج کرده، به جای آن اصل توانائی خداوند را گذاشته‌اند که باعث شکل‌گیری فلسفه سیاسی اتوکراتیک در جوامع اسلامی بر مبنای اصل توانائی خداوند گردید. بنابراین آنچنانکه غلط است که بگوئیم عدالت اسلامی غلط است که بگوئیم سوسیالیسم اسلامی، صحیح آن است که بگوئیم اسلام عدالت‌خواه، که بگوئیم سوسیالیستی. هر آنجائیکه عدالت از جایگاه تاریخی خود خارج می‌شود و آن را در بستر مذهب و مکتب قرار می‌دهیم، عدالت از صورت عام و ورای مکتبی‌اش به صورت خاص مکتبی درآورده می‌شود. در بحث سوسیالیسم هم، ما با طرح سوسیالیسم اسلامی و مسلمان سوسیالیسم، با سوسیالیسم همین کار را کرده‌ایم، که در باب عدالت فوقاً مطرح شد.

ادامه دارد

قبض و بسط روحی محمد: بنابراین آنچه از نگاه اجمالی به سوره الضحی مشخص می‌گردد اینکه محمد فکر می‌کرده که جریان فاصله افتادن در نزول وحی بر او یک بحران وجودی او می‌باشد آنچنانکه مولانا دلیل فاصله دو ساله بین دفتر اول و دفتر دوم مثنوی را در پایان دفتر اول چنین تبیین می‌کند:

ای دروغا لقمه دو خورده شد	دیده فکرت از این آلوده شد
سخت خاک آلود می‌آید سخن	آب تیره شد سر چه بند کن
تا خدایش باز صاف خوش کند	آنکه تیره کرد هم صافش کند

و در همین رابطه بود که در مقدمه دفتر دوم که پس از دو سال سکوت مولانا دوباره جوشش درونی مولانا به ثمر می‌نشیند موضوع فوق را چنین ادامه می‌دهد:

مدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگرده شیر شیرین خوش شنو
آفت این درهوی و شهوتست	ورنه اینجا شربت اندر شربتست
چشم بند آن جهان حلق و دهان	این دهان بر بند تا بینی عیان

لذا در همین راستا محمد هم مانند مولانا فکر می‌کرد که علت فاصله افتادن در وحی مشکلات نفسانی بوده است که خود مسبب آن می‌باشد و همین قضاوت باعث گردید که محمد دچار خودزنی در برابر خداوند گردد، اینجا بود که نخست آیات سوره الضحی بر محمد نازل گردید و بعد آیات سوره انشراح. بنابراین آنچه که باید به عنوان پیش فرض در رابطه با این دو سوره باید در نظر داشته باشیم عبارت است از:

۱ - دو سوره الضحی و انشراح پشت سر هم بر محمد نازل گردیده است بطوریکه بسیاری از مفسرین معتقدند این دو سوره کلا یک سوره بوده است نه دو سوره.

۲ - دو سوره فوق مکی می‌باشند که در اوایل بعثت محمد پس از نزول آیات اول سه سوره علق و مدثر و مزمل بر محمد نازل شده است.

۳ - موضوع هر دو سوره مشترک می‌باشد و آن مخاطب قرار دادن شخصیت خود محمد می‌باشد.

«وَالضُّحَى - وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى - مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى - وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى - وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى - أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى - فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ - وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ - وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ - قسم به سر آغاز روز - قسم به سر آغاز شب - (که ما برعکس آنچه که تو فکر می‌کنی) نه تو را به خود واگذار کرده‌ایم و نه بر تو خشم نموده‌ایم - آینده از آن تو است - در آینده آنچنان بر تو بباریم که تو از ما راضی شوی - (آنچنانکه در گذشته بر تو باریدیم) - در یتیمی پناهت دادیم - در گمراهی هدایتت کردیم - در فقر بی نیازت کردیم - (حال آنچه ما با تو کردیم تو عینا با خلق ما بکن) یتیمان جامعه را تسلیم خود مکن - نیازمندان جامعه را از خود دور مکن و با این عمل نعمت‌های ما را خبر کن»

۱ - سوره با دو قسم شروع می‌شود و مخاطبش را هم خود محمد می‌باشد.

۲ - سوره نشان دهنده آن می‌باشد که محمد در حال بحران روحی به سر می‌برد.

۳ - بحران روحی محمد اضطراب آینده رسالتش می‌باشد همان اضطرابی که موسی در شروع رسالتش به آن گرفتار شد و لذا از پروردگارش خواست: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاجْعَلْ لِي قَدْرًا مِّنْ لِّسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - خدایا (در انجام رسالت) سعه صدر به من بده - آسان کن بر من سختی‌های راه - زبانم را باز کن - تا دعوت مرا مردم فهم کنند و از اهل من - هارون برادرم را پشتیبان من قرار بده - سوره طه - آیات ۲۵ الی ۳۰»

ادامه در صفحه ۱۳

طبق آن خداوند و ملائکه و انسان به صورت یک مجموعه مستقل از هم بر پایه یک نظام اتوکراسی حرکت می‌کنند، البته رابطه همه این اجزاء ثلثه صورت اکتیویته و جدا از هم می‌باشد.

نگرش انطباقی به مکانیزم وحی: که مطابق این نگرش راه انبیاء که بر پایه وحی استوار می‌باشد با راه بشر که بر پایه علم و تجربه می‌باشد به کلی از هم مجزا است، ولی هر دو در یک مسیر حرکت می‌کنند و به هم می‌رسند؛ لذا بر پایه این تبیین برای اینکه راه انبیاء را بهتر بشناسیم باید آن را بر راه بشر منطبق کنیم و مانند تخت مهمانسرای ملانصرالدین هر که پایش بزرگتر از آن تخت باشد باید پایش را ببریم و هر که پایش کوچکتر از تخت ملا باشد باید مانند ملا آنچنان پایش را بکشیم که قدش منطبق به سایز تخت گردد. در این دیدگاه، وحی محمد یک مقوله تاریخی انسانی می‌باشد که مثل هر پدیده دیگر انسانی - تاریخی دیگر باید با آن برخورد کنیم که آن هم عبارت است از دیت کردن محتوای تاریخی این دستاوردها جهت جلوگیری از نابودی آن می‌باشد که شکل و مکانیزم آپ تو دیت کردن آن منطبق کردن وحی بر عقلانیت بشر در هر زمان و مکانی می‌باشد. مثلاً اگر در یک زمانی عقلانیت بشر در فلسفه ارسطو مادیت پیدا می‌کند، ما باید اسلام و محتوای وحی را بر پایه فلسفه ارسطو تبیین کنیم، آنچنانکه کار فلاسفه ما از قرن دوم تاکنون چنین بوده است و اگر زمانی عقلانیت بشر در عرفان عرفا مادیت پیدا می‌کند، ما باید اسلام و وحی را بر پایه عرفان عرفا تبیین کنیم و اگر زمانی عقلانیت بشر در علوم تجربی و سیانس مادیت پیدا کرد ما باید وحی و قرآن را برپایه آن تبیین نماییم. اینجا است که اگر می‌بینیم زمانی تمامی اصول و فروع حتی عبادات و فقه اسلام مثل باد، باران، طهارت، خلقت انسان و... سعی می‌شود بر پایه علم سیانس و تجربی تبیین گردد و زمانی دیگر سعی می‌شود تمامی این مسائل بر پایه عرفان حافظ و مولانا و... تبیین گردد، همه معلول همین نگرش انطباقی به وحی و قرآن می‌باشد.

نگرش تطبیقی به مکانیزم وحی: مطابق این نظریه وحی یک امر یک طرفه، آنچنانکه اسلام دگم و اسلام انطباقی به آن اعتقاد داشت - نمی‌باشد بلکه بالعکس، به صورت یک پدیده دو طرفه بین خداوند و محمد می‌باشد که آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید «توسط مکانیزم تجربه باطنی یا اکسپرینس درونی، هم شرایط تکوین و هم مکانیزم دست یابی آن در محمد تحقق پیدا کرده است»، آنچنانکه مولانا در این رابطه در دفتر اول مثنوی می‌گوید:

انبیاء را در درون هم نغم‌ها ست	طالب آن را زان حیات بی بها است
نشنود آن نغم‌ها را گوش حس	کز ستم‌ها گوش حس باشد نجس
نغم‌های اندرون اولیاء	اولا گوید که‌ای اجزای لا
هین زلای نفی سرها بر زنید	این خیال و وهم یکسو افکنید
ای همه پوسیده در کون و فساد	جان باقیاتان نروئید و نژاد
گر بگویم شمه‌های زان زخم‌ها	جان‌ها سر بر زند از دخم‌ها
گوش را نزدیک کن کان دور نیست	لیک نقل آن بتو دستور نیست
هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زایشان حیات است و نما
جانهای مرده اندر گور تن	برجهد زآورشان اندر کفن
گوید این آواز زآواها جداست	زنده کردن کار آواز خداست
ما به مردیم و به کلی کاستیم	بانگ حق آمد همه بر خاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی حجب	آن دهد کو داد مریم را زجیب
ای فناتان نیست کرده زیر پوست	باز گردید از عدم زآواز دوست
مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حلقوم عبدالله بود
گفته او را من زبان و چشم تو	من حواس و من رضا و خشم تو
رو که بی بسمع و بی بصر توئی	سر توئی چه جای صاحب سر توئی